

سرزمین و مردم

اندونزی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اندونزی

بسمه تعالی

سرزمین و مردم

اندونزی

نویسنده:

JILL FORSHEE

ترجمه: امیر رستم دخت

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اندونزی

تابستان ۱۳۹۶

مقدمه

این اثر ترجمه فصل اول کتاب ((فرهنگ و سنت در اندونزی)) است، که به قلم جیل فورشلی نگاشته شده و در سال ۲۰۰۶ میلادی توسط انتشارات معتبر گرین وودپرس به چاپ رسیده است. فورشلی متولد ۱۹۵۶ در کانادا و فارغ التحصیل در مقطع دکتری از دانشگاه برکلی امریکاست. وی متخصص در حوزه انسانشناسی فرهنگی و پژوهشگر مهمان در مرکز مطالعات جنوب شرقی آسیای دانشگاه برکلی کالیفرنیاست و مقالات متعددی را در رابطه با کشور اندونزی به رشته تحریر در آورده است. کتاب ((فرهنگ و سنت در اندونزی)) از مجموعه کتاب های انتشارات گرین وود پرس با عنوان کلی فرهنگ و سنت کشورها می باشد که تا بحال از طرف این انتشارات برای معرفی دهها کشور جهان به چاپ رسیده است. این کتاب در نه فصل موضوعات، جغرافیا، تاریخ، دین، ادبیات، هنر، معماری، آشپزی، لباس سنتی، جنسیت، ازدواج، جشنواره ها، موسیقی، رقص سنتی، آداب و رسوم اجتماعی و شیوه زندگی مردم اندونزی را معرفی می نماید.

نویسنده از منظر یک اندیشمند و محقق غربی به اندیشه ها و آموزه های دینی، فرهنگی و حتی تحولات تاریخی مردم اندونزی نگرسته و اگر چه در صورت نگاه منتقدانه به این اثر می توان بر برخی از تعاریف و تفاسیر وی خرده گرفت، اما در حالت کلی می توان ادعا نمود، اطلاعات ارائه شده در این اثر به صورت مختصر نمایی کلی از تاریخ، سرزمین، زبان و مردم اندونزی را برای خواننده ترسیم می نماید. لازم به توضیح است، کشور اندونزی بر اساس نتایج

سرشماری مرکز آمار کشور در سال ۲۰۱۰ میلادی، ۳۲۶،۶۴۱،۳۳۷ نفر جمعیت داشته و جمعیت این کشور در سال ۲۰۱۰ نسبت به ده سال گذشته آن ۱۵،۳۷ درصد رشد داشته است. بر اساس اطلاعات موجود، جمعیت اندونزی در حال حاضر بیش از ۲۶۳،۱۴۲،۰۰۰ نفر برآورد می شود که بیش از ۳،۵ درصد کل جمعیت جهان می باشد. از مجموع جمعیت اندونزی ۵۴،۷ درصد آنها در شهرها (۱۸۹،۲۰۰،۱۴۴ مردم در سال ۲۰۱۷) زندگی می کنند. بر اساس آمار سال ۲۰۱۰ میلادی ۸۷،۲ درصد مردم اندونزی مسلمان ۹،۹ مسیحی، ۱،۷ هندو و ۰،۷ درصد بودایی هستند.

در پایان لازم به تاکید است رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اندونزی بدون تایید محتوا و ادعاهای مطرح شده در این پژوهش، ترجمه کامل آن را صرفاً جهت اطلاع و بهره برداری کارشناسان، پژوهشگران و تصمیم گیران حوزه سیاست خارجی و روابط فرهنگی کشور منتشر نموده و بی شک مطالب مطرح شده در این اثر الزاماً مورد تایید این رایزنی نمی باشد.

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اندونزی

سرزمین و مردم

اندونزی

اقلیم و آب و هوا

در تاریخ بیست و شش دسامبر ۲۰۰۴، زمین لرزه دهشتناکی کرانه‌های جزیره سوماترا در اندونزی را لرزاند و تنها در ظرف مدت کمی، امواج سهمگین سونامی هر آنچه را که در مسیر خود بود از میان برد و شهر آچه را به ویرانه‌ای با هزاران هزار کشته مبدل ساخت. اثرات این زمین لرزه و امواج آن تا آفریقا، سریلانکا و تایلند نیز کشیده شد، این سرزمین‌ها را نیز تحت تاثیر قرار داد و خرابی‌های بیشماری را در نیمکره جنوبی به ویژه کرانه‌های ۹ کشور جنوب شرق و جنوب آسیا بر جای گذاشت. لرزش خفیفی در مناطقی دور همچون آلاسکا نیز احساس گشت. این تغییرات زمین ساختی که مرکز آن در دریای سوماترا قرار داشت باعث تخریب بانده آچه شده و تا هفته‌ها بحث داغ روزنامه‌ها و نشریات جهان شد. بسیاری از غربیان برای نخستین بار، نگاره‌هایی از اندونزی و مردم آن دیدند، سرزمینی که نام آن برای آنها بیگانه بود. منطقه بانده آچه پیشتر شهرت خود را نه به خاطر بلایای طبیعی بلکه به خاطر چهارراه بازرگانی هند و منطقه خاورمیانه امروزی به دست آورده بود. گاه نیز گفته می‌شود که این شهر تاریخی، نطفه گاه اسلام در اندونزی و مجمع الجزایر مالایی بوده است. مارکو پولو در سال میلادی ۱۲۹۲ به آچه سفر نموده بود و در مشاهدات

خود، نخستین سلسله پادشاهی اسلامی را در جنوب شرق آسیا گزارش کرده است. در سالهای اخیر نیز آنچه همچنان مرکز توجه بوده است زیرا که مناقشات سیاسی، خشونت و تلاش برای استقلال از اندونزی، گریبان گیر این منطقه شده بود. این منطقه جایی است که در این نوشتار به آن زیاد بر خواهیم خورد.

مجمع الجزایر آتشفشانی

برای درک بهتر از این کشور، بهتر است تصویری را برای خواننده مصور کنیم. اندونزی کشوری است متشکل از ۱۷ هزار جزیره که بالغ بر ۶ هزار جزیره آن مسکونی است و پراکندگی جمعیت آن در خط استوا مرکب از صدها قومیت است که در ۳۲۰۰ مایل، گرد هم آمده اند. اگر فردی با هواپیما از شرق تا غرب این کشور مجمع الجزایری را ببیند، قطعا دهانه‌های رنگارنگ آتشفشانی که گاه مبدل به دریاچه‌ای شده اند توجه وی را به خود جلب خواهد نمود. زیست بوم‌های پیچیده جزایر بی همتای این مجمع الجزایر و آبراه‌ها، گوناگونی فرهنگی ساکنان را در طی هزاران سال رقم زده است. حرکت دائمی و آهسته صفحه‌های قاره‌ای از اقیانوس هند گرفته تا اقیانوس آرام، این مجمع الجزایر را شکل داده، گاه سرزمین‌هایی سر از آب برآورده و گاه برخی از این سرزمین‌ها در آب فرو رفته اند. بی تردید می‌توان گفت که زمین لرزه و سونامی سال ۲۰۰۴ خورشیدی که در بستر اقیانوسی در بخش شرقی سوماترا رخ داد، حاصل تغییرات زمین ساختی ناگهانی بوده است. هزاران کیلومتر جزیره در نیمکره جنوبی، کشور اندونزی را به مانند میدانی متحد مرکز که از شمال غرب سوماترا آغاز و هزار مایل تا جزایر مالوکو (که پیشتر به نام مولوکاس مشهور بود) و پاپوای غربی ادامه می‌یابد، در نقشه جهان در اقیانوس آرام ترسیم نموده است.

پیش از پایان عصر یخی در حدود ۱۷ هزار سال پیش، تنگه‌های کم ژرفا، بسیاری از نقاط این مجمع‌الجزیره را به یکدیگر متصل می‌نمود. تا ۱۰ هزار سال پیش از مسیح، نه تنها جانوران، بلکه مردمان این مناطق نیز پیاده طی طریق می‌کردند.

بر پایه باورهای جغرافی دانان، منطقه‌ای که در حدود ۱۵ هزار سال پیش "فلات سوندا" خوانده می‌شد- که امروزه در بردارنده جزایر سوماترا، بالی، کالیمانتان و جاوه است- سرزمینی یکپارچه و به فلات اصلی آسیا پیوسته بوده که از آبهای خلیج سیام (خلیج تایلند کنونی) تا دریای جاوه امتداد داشته است. رشته کوه‌ها، جنگل‌ها، رودخانه‌ها و ناپور دشت‌های این سرزمین همواره دگرسانی را نگارگری نموده است. سرزمینی که فوران آتشفشانی، زمین لرزه‌ها، فرسایش‌های بادی، آبی و خاکی و همچنین رسوب گذاری‌ها، سرشتش را پویا کرده است. آتشفشانها یا منجر به سربر آوردن جزیره‌ای از آب شده اند و یا عمر جزیره را پایان بخشیده اند؛ روندی که از قدیم الایام بوده و هنوز هم ادامه دارد. از میان صدها آتشفشان در اندونزی، ۶۱ آتشفشان هنوز فعال است. کاراکوتا مشهورترین آتشفشان اندونزی از لحاظ تاریخی، در سال ۱۸۸۳ میلادی فوران کرد و ۳۵ هزار نفر را به کام مرگ کشید نه تنها و الگوی زیست بومی منطقه جاوه غربی، بلکه الگوی زیست بوم جهانی را به مدت یکسال دگرگون ساخت. در سال ۱۸۱۵ آتشفشان بزرگتری در جزیره سومباوا در کوه تامبورا رخ داد که جان ۵۰ هزار نفر را گرفت، به گونه ای که جامعه زبانی تامبورا را از میان برد و باعث گردید که در آن سال در سرتا سر جهان تابستان از میان فصول رخت بریندد و جهان سالی بدون تابستان را تجربه کند. دریاچه تویا در سوماترای شمالی نیز پس از فورانی در ۷۴ هزار سال پیش پدید آمد. این فوران کهن‌ترین فوران تاریخ زمین شناسی نام گذاشته شده است. از دیگر فوران‌های مهیب می‌توان به فوران کوه آگونگ در سال ۱۹۶۳ اشاره نمود که مناطق روستایی بسیاری را ویران نمود و همزمان باور مردم به نیروهای فرا سپهری را استوارتر کرد. بی تردید، برای بسیاری از مردمان اندونزی، فورانهای آتشفشانی، زمین لرزه‌ها، خشکسالی‌ها، آتش

سوزی جنگل‌ها به دلیل دمای بالا در موسم خشک، قحطی و سیل نشان از تغییراتی در قدرت انسان و قدرت‌های متافیزیکی دارد. به باور این مردمان، بلایای طبیعی همواره نشان از فروپاشی دولتی محلی و یا ملی است. در تایخ کهن این سرزمین، همواره پیش از فروپاشی سلسله پادشاهی در این سرزمین، بلایی طبیعی نازل شده است. حتی این باور به دوران معاصر نیز کشیده شده تا آنجا که پیش از مرگ نخستین رئیس جمهور اندونزی - سوکارنو (۱۹۶۵) - و دومین رئیس جمهور آنها - سوهارتو (۱۹۹۸) - نیز بلیه طبیعی، بلای جان مردم شده است. بنابر این زمین‌شناسی و مولفه‌های مربوط به آن در سامانه باور مردم اندونزی نقش دارد. هرچند که این بلایا همیشه ویرانگر نیستند و گاه به آبادانی نیز کمک می‌کنند. برای نمونه می‌توان به آتشفشان‌ها اشاره نمود. زیرا که آتشفشان‌ها و خاکستر آتشفشانی به حاصلخیزی خاک‌ها کمک می‌کنند. بارندگی‌های گاه سیل آسا نیز باعث شده که کمتر نقطه‌ای در اندونزی رنگ سبز را به خود نبیند و از این رهگذر کشاورزی رونق یابد. جزایر جنوب شرقی به مانند فلورس، سومبا، ساوو، روت، آلور و تیمور اما از این سرسبزی بهره‌ای ندارند و آب و هوایی به مانند مناطق شمالی استرالیا را تجربه می‌کنند.

خط والاس، سرزمین‌های علیا و سفلی، ساحلی و آبی

در میانه‌های سده ۱۹ میلادی، آلفرد راسل والاس، پژوهشگر و طبیعت‌شناس انگلیسی، به تمایزی میان دو منطقه مجمع‌الجزیره اندونزی پی برد. وی مرزی زیست‌منطقه‌ای را ترسیم نمود که اکنون در جهان به خط والاس شهرت یافته است. بر پایه مشاهدات والاس، تفاوت‌های چشمگیری در گونه‌های گیاهی و جانوری در مرزهای آبی از شمال تا جنوب، میان بالی و لومبوک و جزیره کالیمانتان و سولاوسی وجود داشت. در بخش غربی این خط فرضی، جانوران و گیاهان به مانند آنچه که در آسیا یافت می‌شد وجود داشت که می‌توان به میمون‌ها و ببرها در جنگل‌های این مناطق اشاره نمود.

اما در بخش شرقی این خط فرضی، گونه‌های طبیعی به آنچه که در استرالیا یافت می‌شود - به مانند درخت اکالیپتوس، جانوران کیسه دار و شترمرغ‌های استرالیائی - نزدیک بود. از لحاظ آب و هوایی، در بخش شرقی، مناطق بسیار خشک تر از آنچه که در بخش‌های غربی مشاهده می‌شوند، هستند.

اندونزی که بیشتر شامل مناطق موسمی و آتشفشانی است، در حدود ۱۰ درصد کل جنگل‌های بارانی جهان را در اختیار دارد. از لحاظ تاریخی نیز، مردم به خاطر این شرایط آب و هوایی، به کشت برنج در زمین‌های پست حاصلخیز که بیشتر زمین سیلابی هستند رو آورده‌اند. اما در آنجا که مردم در سرزمین‌های علیایی و بلند زندگی می‌کنند شکار و تغذیه از آن، شغل اصلی مردم است. جمعیت و مراکز سیاسی تمایل به تجمع در سرزمین‌های سفلا (زمین پست) دارند زیرا که در این زمین‌ها، خاک از حاصلخیزی بیشتری برخوردار است و بازرگانی رواج بیشتری دارد. این تفاوت‌ها باعث شده است که تعامل مردمان سرزمین‌های علیا با سرزمین‌های سفلی برای برآوردن نیازها، قابلیت حداکثری به خود بگیرد و داد و ستدی دو جانبه میان این افراد صورت پذیرد تا اقتصادی وابسته به یکدیگر را رقم زنند.

اندونزی سرزمینی گرم با آب و هوایی استوایی و در عین حال خنک در مناطق کوهستانی است. در پاپوای غربی در کوهی به نام پونچاک جایا (با ارتفاع ۵۰۳۱ متر) برف می‌بارد و دارای یخچال‌های طبیعی دائمی است. اما به صورت کلی، این سرزمین دارای دو فصل است: فصل نسبتاً خنک بارانی که از ماه نوامبر آغاز و در ماه آوریل پایان می‌یابد که دقیقاً منطبق با بادهای باران زای موسمی از دریای چین جنوبی می‌باشد. اما در بقیه سال، فصلی خشک کل این مجمع‌الجزیره را در بر می‌گیرد. دمای سالانه بین ۱۶ تا ۳۳ درجه سانتیگراد با رطوبتی از ۵۰ تا ۹۰ درصد متغیر است. گاه رطوبت آنچنان در فصل گرم بالا می‌رود که به اصطلاح هوا "دم می‌کند" و گاه فعالیت روزانه را مختل می‌سازد.

مردمان اندونزی طبق عادات پیشینان خود چرت روزانه خود را (از ساعت ۱۱ تا ۲ بعد از ظهر) ترک نمی کنند. گاه دیده شده است که حتی در این ساعات مردم کار خود را تعطیل کرده و به خواب نیمروزی می روند.

آب به اندازه زمین برای مردمان اندونزی پر اهمیت است تا آنجا که سرزمین خود را "سرزمین آب" می خوانند. اندونزی منطقه ی وسیعی است که تجارت دریایی و امرار معاش از طریق اقیانوس و دریاها به اندازه زمین در زندگی افراد نقش بازی می کند. دریاهایی که دور تا دور اندونزی را فرا گرفته است منبع ماهیگیری و شیلات این مردمان است. در حقیقت، در اندونزی ماهیگیری هستند- به مانند آنانی که در جزیره سولو که در میان فیلیپین و جزیره سولاوسی واقع شده است- که تمام مدت دوران زندگی خود را بر روی دریا زندگی می کنند. این جوامع شناور بر آب به آبهای آن مناطق رنگی دیگر از زندگی بخشیده و دریا را خانه خود می دانند و تلقی آنها از زمین محلی برای داد و ستد می باشد نه زندگی.

مردم و زمین

تاثیرات انسانی بر زمین -به مانند تبدیل زمین به شالیزار و یا سوزاندن زمین پس از برداشت محصول و کشاورزی هایی از این دست - پیکر و ریخت شناسی زمین های بکر را تغییر داده است. شالی کاری و روش کشاورزی "زمین سوزی"، تمایزی کلاسیک را برای دانشمندان رقم میزند. مردمانی که در مناطق جنگلی به مانند کالیمانتان و یا ایریان غربی به کشاورزی مشغولند بیشتر از شیوه زمین سوزی که در زبان محلی LADANG نامیده می شود بهره می برند. در این روش کشاورزی، زمین ۲ تا ۳ سال با توجه به منابع کانی آن قابل کشت می باشد و پس از آن زمین کشاورزی از مواد مغذی لازم برای کشاورزی تهی می گردد. در این هنگام کشاورزان زمین دیگری برای ادامه کشاورزی خود انتخاب نموده و این شیوه را در آن زمین پیاده می نمایند. اگر کشاورزی در این روش در سطح وسیع انجام نگردد

مناطقى كه تحت پوشش كشاورزى زمين سوزى مى روند قابل احيا مى گردند. اين شيوه كشاورزى براى شالى كارى در مناطقى كه پر جمعيت است كارايى ندارد. در اين شيوه كشاورزى معمولاً كشاورزان در نزديكى محل سكونت خویش به كشاورزى نمى پردازند. به همين علت براى عمليات كاشت، داشت و برداشت خود مى بايست گاه تا چندين كيلومتر از منازلشان پياده به زمين كشاورزى خود سفر كنند. از لحاظ تاريخى، كشاورزانى كه از اين شيوه براى كشاورزى خود بهره مى برند، در جوامعى زندگى مى كنند كه هرم شاه و رعيتى در آن جامعه پياده نمى شود و جامعه شناسان اين جوامع را مساوات طلب مى دانند. كشاورزانى كه از اين شيوه بهره مى برند اغلب آنيميست (روح باور) هستند. باور اين مردمان در فهمشى پيچيده از قلمرو طبيعى و فرا طبيعى جريان دارد. اهالى بالى اين نوع كشاورزى را در محيطى پيچيده در زمين شالى هاى خود به نمايش مى گذارند. سامانه آبرسانى و زه كشى در اين نوع كشاورزى در بالى به طرز شگرفى تمامى اين جزيره را به مانند تابلويى زيبا ترسيم كرده است. افزون بر اين، در اين شيوه كشاورزى، سامانه آبيارى شالى ها تنها در صورت همكارى تنگاتنگ جامعه روستايى امكان پذير است.

اين جامعه بسيار منظم روستايى كه در زبان محلى به آن SUBAK گفته مى شود، همكارى همه جانبه تمامى افراد را براى آبرسانى طلب مى كند. مردمان وفادار به نظم SUBAK در اين سرزمين، نه تنها براى ابقا و تعامل اجتماعى از اين نظم پيروي مى كنند، بلكه باور دينى آنها در جهت رسيدن به كمال و غايت مطلوب، آنها را ملزم به پيروي از اين سامانه مى نمايد. كيش غالب در بالى هندويسم است اما به مانند آنچه كه در ديگر نقاط اندونزى و در اديان مختلف مشاهده مى كنيم بسيارى از مولفه هاى باور آنيميسم، در هندويسم آنها رسوخ پيدا كرده است. بنا بر اين در سرتاسر اندونزى، جغرافى، تعامل افراد، كنش هايشان و باورهايشان با عقايد فرهنگى و متافيزيك در هم آميخته است.

مردمان

جوامع در اندونزی به خوبی بیانگر گوناگونی‌های طبیعی می‌باشد، از نحوه راه‌سازی گرفته تا قایقرانی و دکوراسیون داخلی منازل. گرچه که از لحاظ تاریخی این جوامع در اندونزی با سیمان سیاست، تجارت، استعمار و در نهایت جمهوری اندونزی به یکدیگر پیوسته‌اند، اما هر جزیره در این مجمع‌الجزیره، آداب و رسوم منحصر به فرد خود را دارا می‌باشد. نکته جالب توجه در اینجاست که حتی در خود این جزیره‌ها نیز تفاوت‌های اجتماعی، مذهبی و یا جغرافیایی به چشم می‌خورد. حال این جزایر به بزرگی جزیره سوماترا باشند، یا به کوچکی جزیره ساوو. با این تنوع در تمامی زمینه‌ها به سختی می‌توان اندونزی را در یک طبقه بندی ساده خلاصه نمود. برای نمونه جزیره‌های شرقی در اندونزی از لحاظ محل، زمین، آب و هوا، نحوه جنگیدن قبایل و رهبری در طبقه بندی پولینزی شرقی که در آسیای جنوب شرقی می‌بینیم، قرار می‌گیرد. حال آنکه بخش غربی اندونزی که قرابت تاریخی بیشتری با سرزمین جنوب شرق آسیا دارند و از لحاظ آب و هوایی و ویژگی‌های جغرافیایی و همچنین فرهنگی نزدیک به آسیای جنوب شرقی هستند تاثیرپذیری بیشتری از هند در خود می‌بینند. فرهنگ‌ها در اندونزی به وضوح تحت تاثیر اقلیم، آب و هوا و دریاها اطراف خود می‌باشند. تنوع زبانی و جوامع در سرتاسر اندونزی نشأت گرفته از انزوای جزایر و فقدان همکنشی با مردمان دیگر جزایر و یا همکنشی بسیار با مردمان دیگر کشورها و حضور بیگانگان در این جزایر می‌باشد. جوامع در برخی از مناطق این کشور، به دلیل دوری و دسترسی دشوار، به تعاملات درون جامعه‌ای بسنده نموده‌اند حال آنکه در برخی دیگر از جوامع به دلیل موقعیت جغرافیایی، به شبکه‌های اصلی تجارت و دریانوردی مبدل شده‌اند. بیشترین تاثیر بیگانگان در مناطق پر رفت آمد تجاری از سوی تجار دیگر مناطق به وقوع پیوسته است و باعث شده است که آن منطقه به یک جامعه چند قومیتی تغییر ماهیت دهد. البته به غیر از برخی از قبایل بدوی به مانند قبیله *دانا* در غرب پاپوا، دیگر مردمان این مجمع‌الجزیره دارای تعاملاتی با دیگر افراد از دیگر مناطق بوده‌اند. پژوهش‌های

باستان‌شناسی نشان می‌دهد که باستانی‌ترین تاریخ بشری در اندونزی در جزیره جاوه به ثبت رسیده است. سنگواره انسانی که با نام **HOMOERECTUS** یا همان "انسان جاوه‌ای" شناخته می‌شوند به ۱,۳ تا ۱,۷ میلیون سال پیش باز می‌گردد. یافته‌های اخیر در سال ۲۰۰۴ در جزیره فلورس نشان داده است که این نوع بشر کمتر از ۱ متر و ۳۰ سانتیمتر قد داشته‌اند و به نام **HOMOFLORESIENSIS** مشهور شده‌اند و احتمال می‌رود که در ۱۸۰۰۰ سال پیش می‌زیسته‌اند. کاشفان این سنگواره‌ها به خاطر اندازه‌ها کوچک این نوع بشر، به آنها لقب "کوتوله" داده‌اند. در افسانه‌هایی که سینه به سینه از گذشتگان این منطقه نقل شده است همواره نام "مردان کوچک" به گوش می‌رسد که این امر باستان‌شناسان و مردم‌شناسان را بیشتر متقاعد می‌سازد. بر خلاف باورهای ضدّ و نقضی در این زمینه وجود دارد اما به **HOMOFLORESIENSIS** ها به چشم یک گونه انسانی نگریسته شده است. یکی از دانشمندان مردم‌شناس بر این باور است که انسان‌های نخستین در اندونزی جزو یکی از گروه‌های انسانی گسترده‌ای بوده‌اند که امروزه آنها را با نام **AUSTRALO-MELANESIANS** می‌شناسیم و در حقیقت نیاکان ملائزی‌های گینه نو، بومیان استرالیا و جامعه نگریتو (به کسر نون) در شبه جزیره مالایی و فیلیپین هستند. گمانه زنی‌های باستان‌شناسی این احتمال را می‌دهد که به دلیل وجود فلات سوندا که پیشتر فلاتی یکپارچه بوده است بسیاری از اقوام دست به مهاجرت به این فلات زده‌اند و با انسانهای ما قبل تاریخ در آمیخته‌اند. این تفسیر، به شرح آغاز مهاجرت اقوام با گویش اوستونزی از تایوان در حدود ۵۰۰۰ سال پیش می‌پردازد و می‌افزاید، از طریق این مهاجرت افراد بسیاری در جزایر مختلف اندونزی ساکن شده‌اند. برخی از واژگان که ریشه در زبان اوستونزی دارد هنوز به صورت دست نخورده از اندونزی تا کنون باقی مانده‌اند.

اوستونزی‌ها مبادرت به مهاجرت به ماداگاسکار، کرانه‌های شرقی آفریقا و جزیره استر (به کسر الف و سین) واقع در بخش شرقی اقیانوس آرام نموده‌اند. آنها ناباورانه جزایر بسیاری را از آفریقا تا بخش شرقی اقیانوس آرام را

درنوردیدند. در مکانهایی که اوسترنزی‌ها در آن اسکان یافته اند همواره بناهای مگالیتیک- (یا همان خر سنگ م.)- به چشم می‌خورد. آخر سنگ‌های عظیم سردیسی که در جزیره استر یافت شده اند بهترین نمونه از این دست هستند.

به دلیل استفاده مردمان باستان در سرتاسر جزایر اندونزی از مصالح تجزیه پذیر به مانند بامبو، چوب دستی، برگ درخت پالم، پوسته نارگیل و علف های هرز، امروزه آثار کمی از زندگی روزمره آن مردمان در یافته های باستان شناسان بر جای مانده است. همچنین آب و هوای گرم و مرطوب این مناطق به سرعت این مصالح ارگانیک را تجزیه نموده و تقریباً آثاری از آنها باقی نمی‌گذارد. عموماً آثار باقی مانده از گذشته، آنهایی هستند که مصالح سنگی در آنها به کار رفته باشد - به مانند سازه سنگی- و یا ترکیب آهنی و ابزار فلزی. مردمانی که در مناطق غربی اندونزی ساکن هستند- به مانند مردمان سوماترا، بالی، و جاوه- عموماً شبیه به افراد ملایو می‌باشند که امروزه مالزی نام گرفته است. این افراد موی مشکی، چشمانی گرد و پوستی تیره دارند. اما هرچه به سمت راستای شرقی اندونزی پیش رویم- به مانند افراد ساکن نوساتنگارا و مالوکو- ویژگیهای چهره‌ای ملانزی یا همان پاپوایی غالب می‌گردد. این افراد موی هائی فردار و پوستی تیره دارند. پیش از واپسین عصر یخی، سرزمینی که ما امروزه آن را به نام پاپوا می‌شناسیم به استرالیا متصل بود. مردمان بومی پاپوا بسیار شبیه به بومیان استرالیا می‌باشند. هرچند که در طی اعصار، مردمانی با قومیت های مختلف در این مجمع الجزیره پهناور با یکدیگر در آمیخته اند. در هر جزیره بزرگ تقریباً افرادی با پیشینه چینی، هندی، عرب، پارسی، اروپائی، آفریقائی و یا دیگر جزایر آسیای جنوب شرقی دیده می‌شود. پرتغالی‌ها، آفریقائی‌ها را به سرزمین استعماری خود در فلورس و تیمور شرقی آورده اند. امروزه در تیمور شرقی بسیاری ادعا می‌کنند که خون موزامبیک و یا آنگولایی در رگ‌هایشان جاری است. این در آمیختگی تا جایی ادامه یافته است که

۱. خر سنگ به تخته‌سنگ‌های بزرگی گفته می‌شود که در روزگاران باستان یا پیش از تاریخ بر روی هم چیده شده باشد تا سازه‌ای و یا یادمانی را پدید بیاورد. یک سازه خرسنگی می‌تواند از یک تخته‌سنگ تنها هم تشکیل شده باشد. در سازه‌های خرسنگی ملات یا دوغاب به کار نرفته بلکه تخته‌سنگ‌ها از راه چینش قفلی بر روی هم سوار شده‌اند. توضیح مترجم

به قطعیت نمی‌توان گفت که فردی در اندونزی، یک اندونزیایی خالص با توجه به یافته‌های باستان‌شناسی و مردم‌شناسی می‌باشد.

زبان‌ها

زبان‌شناسان ۲ گروه عمده زبانی را در اندونزی طبقه‌بندی کرده‌اند، زبان پاپوآیی و اوسترونزی. در اندونزی کنونی، بیش از ۲۰۰ زبان اوسترنزی و ۱۵۰ زبان ملانزی وجود دارد. زبان پاپوآیی در مناطق شرقی این مجمع‌الجزیره رواج دارد. برای نمونه می‌توان یک گروه در تیمور شرقی، نام برد و در سرتاسر برخی از جزایر به مانند مالوکو و بیشتر بخش غربی پاپوا، زبان پاپوآیی صحبت می‌شود. هرچند که زبان اوسترونزی نیز در جای‌جای این مجمع‌الجزیره رخنه کرده و به همین علت بسیار دشوار می‌نماید که بتوان مرزی برای زبان در میان گروه‌های زبانی قائل شد. زبان اوسترونزی اما، در بخش غربی جزیره تیمور صحبت می‌شود. از سده ۱۷ به بعد، گروه‌های زبانی در بسیاری از مناطق اندونزی رو به زوال گذاشتند که این پیش‌آمد متأثر از اشغال این مجمع‌الجزیره توسط هلندی‌ها در سال ۱۶۲۱ میلادی می‌باشد؛ نابودی بسیاری از مردمان بومی و به تبع آن انقراض زبان‌هایشان. فوران مهیب کوه آتشفشانی تمبورا در سومبوا در سال ۱۸۱۵ نیز گروه زبانی تامبورا را به صورت کامل از میان برد. زبان‌های دیگر نیز، با مهاجرت مردم و در هم آمیختگی آنها با دیگر اقوام از میان رفتند. از زمان استقلال اندونزی در سال ۱۹۴۹ تا کنون، بسیاری از مردمان به ویژه کودکانی که در مناطق دور افتاده ساکن هستند به مدرسه‌های رسمی فرستاده شدند. زبان رسمی در مدارس، زبان اندونزی به شمار می‌آید که آموزش این زبان به گروه‌های زبانی دیگر باعث شد که زبان اندونزی به آن گروه‌های زبانی وام‌دهی واژگانی دهد و به مراتب در آیش‌های بیشتری بر زبان‌های محلی و گروه‌های زبانی بر جای گذارد. امروزه تنها ۱۳ زبان اندونزیایی بیش از ۱ میلیون گویشگر دارد. زبان‌شناسان بر این باورند که جوامعی که گویشگران آنها کمتر از ۱ میلیون نفر باشد در معرض انقراض قرار دارند. زبان مالایی در سوماترا سرچشمه گرفت و

در مراکز بازرگانی تنگه مالاکا گسترش یافت و به عنوان زبان رسمی تجارت در کرانه های این مناطق رواج یافت. زبان جاوه ای اما زبانی مغلق به شمار می آمد زیرا که این زبان با طبقه بندی اجتماعی همراه شده بود و برای بازرگانان بسیار دشوار می نمود که بتوانند با یادگیری طبقات مختلف زبان جاوه ای به آن سخن بگویند. بنابراین زبان مالایی در بندر گاه های جاوه نیز مورد استفاده قرار گرفت. در زمان استعمار نیز هلندی ها اصرار بر استفاده از زبان مالایی داشتند و زبان مالایی به عنوان زبان قانون و امورات اداری بهره گرفته می شد. صنعت چاپ و نشر نیز که از سال ۱۹۲۰ پا به دنیای مدرن در اندونزی نهاد نیز زبان رسمی خود را زبان مالایی برگزید. در سال ۱۹۲۸ نیز جنبش های استقلال خواهانه، زبان مالایی را به عنوان زبان رسمی آینده پس از استقلال اندونزی برگزید و به آن نام زبان اندونزی داد.

شیوه زندگی

چینی ها پیش از آنکه حتی اروپاییان از وجود اندونزی مطلع باشند با مردمان این منطقه داد و ستد می کردند. چینی ها به عنوان بازرگانان اصلی با مردمان این منطقه در شهرها و بندر های اندونزی مشغول به کار بودند و حتی زمانی که اروپاییان در سده ۱۶ پا به این منطقه نهادند، شمارشان از اروپاییان نیز بیشتر بود. به علت وجود جمعیت زیاد چینیان، یک قشر خاص در بازرگانی و همچنین در مدیریت تجاری پدید آمد، که موجب انباشت ثروت در این قشر خاص گردید. در تاریخ معاصر اندونزی نیز بسیاری از چینی ها به بازرگانانی مرفه مبدل شدند که دولت وقت اندونزی در آن زمان نیز به خاطر مسایل بی شماری در سپهر سیاسی آن زمان، از این موضوع حمایت می کرد.

همین موضوع باعث نارضایتی عموم مردمی که فراست چینیان و قوانین کاری آنها را بر نمی تابیدند شده بود. چینی ها بازرگانی و افتتاح بسیاری از مغازه های خرده فروش و عمده فروش را به دست گرفتند.

امروزه بالغ بر ۵۰ درصد از جمعیت جمهوری اندونزی در جزیره جاوه متمرکز شده اند. پایتخت اندونزی - جاکارتا - با بیش از ۱۰ میلیون جمعیت و سورابایا نیز با بیش از ۶ میلیون جمعیت در جزیره جاوه واقع شده است.

کمتر از نیمی از مردمان اندونزی در مناطق روستایی ساکن هستند. مردمان این مناطق بیشتر از طریق کشت برنج در شالیزارها به امرار معاش می‌پردازند. در طی برنامه‌ای که دولت اندونزی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اجرا نمود و می‌توان آن را "مهاجرت میان جزیره‌ای" نامید این شیوه کشت را گاه به همراه کشاورزانی از جاوه، به دیگر جزایر اندونزی منتقل نمود. با اتخاذ این سیاست، سطح فشار زیاد پراکنندگی جاوه کاسته می‌شد و همچنین دیگر جزایر اندونزی نیز آنگونه که مد نظر دولت مرکزی بود - اندونزیایی می‌شدند. حکمرانان جاوه‌ای سالیان سال شالی کاری را از اهم کارهای خود می‌دانستند به همین دلیل جاوه‌ای‌ها شالی کارانی حرفه‌ای به شمار می‌آمدند. مهاجرت میان جزیره آنچنان هم خالی از دشواری نبود. کشاورزان جاوه‌ای مجبور بودند که در فرهنگی متفاوت با اقلیمی که با آن خو نداشتند، ادامه زندگی دهند. همچنین بیشتر اوقات از مردمان جزیره هائی که در آنجا ساکن شده بودند به خاطر نوع زمین هائی که در اختیار آنها قرار می‌گرفت، شکوه داشتند.

نهایتاً با این روش، شالی‌های برنج در سوماترا، کرانه های کالیمنتان، ماکاسار و مانادو و همچنین سرزمین‌های سفلی سوندا و مالوکو جای خود را در زمین های کشاورزی این مجمع‌الجزیره باز نمودند. در مکان‌هایی که بارش باران چشمگیر نبود، مردم برای کشت برنج به کناره های رودخانه‌ها آمدند و در کنار شالی کاری به پرورش دام نیز مشغول می‌شدند. مردمان جزیره گرم و خشک ساوو نیز مشغول به کشت درخت پالم شدند که این درخت بسیاری از نیازهای آنها را برآورده می‌کرد. از این درخت، شکر، کاغذ، روغن، مصالح ساختمانی و تجارت چوب به دست می‌آمد. همانگونه که پیشتر سخن رفت، مردمانی که در مناطق جنگلی زندگی می‌کردند، از کشت زمین سوزی بهره می‌بردند. شرکتهای چند ملیتی که از دولت اندونزی برای چوب بری و کشف معدن، زمین اجاره می‌کردند در این مناطق

باعث سرگردانی بسیاری از این مردمان شدند. این شرکت‌ها موجب شدند که بومیان از منطقه و یا جزیره خود رانده شوند و در عین حال زیست بوم آن مناطق نیز نابود گشت.

تاریخ

مجمع الجزیره پیش از ورود اروپاییان

راه های آبی اندونزی، بازرگانانی از هند، شبه جزیره عرب، پارس، چین و سرزمین اصلی جنوب شرق آسیا در دوران ما قبل تاریخ و پس از آن اروپاییان را به سوی خود می کشاند.

آبهای گرم و عدم وجود توفانهای دریایی، اندونزی را مکانی خوشایند در مقایسه با دریای مدیترانه برای بازرگانان جلوه گر می کرد. کشتی سازی و قایق سازی در جزایر سولاوسی، بالی، جاوه و سوماترا به حد اعلای خود دست یافت و این امکان را برای این مردمان فراهم می ساخت که به سرزمین های دور سفر کنند تا به بازرگانی و یا مهاجرت بپردازند. نخستین کشتی های اروپاییان زمانی به اندونزی رسید، که آنها در طلب ادویه راه به این کشور گشودند. ادویه های نظیر جوز هندی و میخک، آنها را به بخش های شرقی جزیره مالوکو که به جزایر ادویه نیز معروف هستند، کشاند. این رویداد در اوایل سده ۱۶ اتفاق افتاد. دریاها جولانگاه کشتی های اروپایی با فناوری های پیشرفته دریایی شد و همین علت زمینه را برای استعمار فراهم نمود. از طریق راه های اقیانوسی، هند، بازرگانی مناسبی با جزیره جاوه از همان سده های نخست میلادی به راه انداخت و بیشتر جزایر در اندونزی از همین طریق کالاهای خود را از هند و چین دریافت می کردند. به دلیل بادهای موسمی در جنوب شرق آسیا، بازرگانانی که میان هند و چین در رفت و آمد بودند عموماً نیاز به پهلو گیری در یکی از جزایر اندونزی به ویژه در تنگه ملاکا داشتند تا بادهای موافق شروع به وزیدن کنند. تاثیرات بازرگانان این کشورها به ویژه هندیان در سرتاسر این مجمع الجزایر مشهود بود. بازرگانی میان

هند و چین باعث گشت که از جنگ‌های احتمالی که ممکن بود در این منطقه شکل گیرد، جلوگیری شود. بر همین پایه، بسیاری از جزیره‌ها تاثیرهای شهروندی جهانی را پذیرفتند. این تاثیرها خواه چه در زمینه بازرگانی، باور ها، خوراکی‌های جدید، فناوری و چه در زمینه مذهب، فرهنگ، نو آوری های کشاورزی و دام‌ها، سالیان سال شیوه زندگی افراد در مجمع‌الجزایر را دگرگون ساخت. مردمان اندونزی نیز این درآیش‌ها را در جوامع و زندگی روزمره خود به کار بستند. در نگرشی تاریخی بر نحوه محاسبه مردم بومی اندونزی به ویژه در پادشاهی نخستین سوماترا، در می‌یابیم که مردمان آن زمان پیشینه و گذشته‌شان اولویتی ضروری در فرهنگ‌شان به شمار نمی‌رفت و این مردمان تا حد زیادی به سامانه قدرت و پادشاهی آگاهی داشته و از آن پیروی می‌کردند. اما آنچه که آشکار است این است که آثار نوشتاری اندکی از مردم اندونزی آن زمان برجای مانده است، هرچند که برخی از نوشته‌ها به ویژه در مورد بالی، جاوه و سولاوسی وجود دارد.

از دربار چین و همچنین اروپاییانی به مانند مارکو پولو نوشته‌های توصیفی درباره شیوه زندگی مردمان آن زمان اندونزی به دست آمده است. گفتنی است که سوماترا و بالی که بسیاری از بازرگانی های فرامرزی و کنش های سیاسی در آنجا رونق داشت، بیگانگان بسیاری را به سوی خود کشاند تا مراکز بودایی و هندو را به این مناطق بیاورند. در سرتاسر اندونزی و آسیای جنوب شرقی، قدرت های سیاسی کارکرد ویژه‌ای از طریق آنچه که دانشمندان آن را هسته و مدل پیرامونی می‌خوانند، داشته‌اند. در این الگو، فرمانروایان با بکار بستن مولفه های قدرت در هسته فرمانروایی سعی در گسترش آن مولفه ها به حلقه های بیرونی تر و دور تر از هسته داشته تا قدرت را از هسته تا نهایت شعاع فرمانروایی، گسترش دهند. این الگو بدین گونه بوده است که فرمانروایان تاثیرگذاری خود را از هسته قدرت که پیروان بیشماری نیز داشت به کار می‌بستند و به پیرامون آن هسته گسترش می‌دادند. برای بهتر روشن شدن موضوع، دایره‌ای را در نظر بگیرید با یک هسته پر نور قدرتمند در مرکز آن.

شدت نور زمانی که به پیرامون دایره می‌رسد و از مرکز فاصله می‌گیرد آن حدت را از دست می‌دهد. در امتداد همین دایره، نورهای کمرنگ دیگری مشاهده خواهید کرد که در اصل منبعث از مرکز نور دایره‌ای دیگری است که در پیرامون خود آن حدت نور کاسته شده است.

این نوع فرمانروایی، نشان از پادشاهی بزرگ و مناطق روستایی کوچک می‌دهد. یکی از نشانه‌های بسزای قدرت سیاسی در جنوب شرق آسیا، بسته به توانش رهبران در ربایش پیروان بسیار در منطقه بوده است. پسرمان اصلی این بود که، تا چه زمانی این پیروان و بازوهای نیابتی پادشاهان به هسته مرکزی قدرت وفادار می‌ماندند. این نگرش به قدرت و زوال آن، عمیقاً انتخابات اخیر در اندونزی را تحت تاثیر خود در آورده و مواضع سیاسی را تغییر داده است. برای دریافت بهتر از سیاست نوین اندونزی، باید باورهای تاریخی از ابزار و عملکرد قدرت از طریق توانش رهبران را بپذیریم. در طول تاریخ، کنترل جمعیت بسیار مهمتر از داشتن اموال غیر منقول به مانند داشتن زمین‌های زیاد بوده است. رعیت‌ها تا زمانی که فرمانروای خود وفادار می‌مانند که از چتر حمایت، برخورداری، پرستیژ و در یک کلام صلح و آرامش فرمانروا برخوردار شوند. اگر فرمانروایی با مردمش بد رفتاری می‌نمود و یا آنها را از چتر حمایتی برخوردار نمی‌ساخت، مردمش به راحتی جذب فرمانروای دلخواه خود در منطقه‌ای دیگر می‌شدند.

با این حساب، می‌توان گفت که پیروان و وفاداران به قدرت در اندونزی به راحتی می‌توانستند با یک تغییر ناگهانی به هسته قدرت دیگری بپیوندند.

پیدایش سلسله بزرگ پادشاهی هندو- بودیسم

در طی نیمه دوم سده ۷ میلادی، منطقه‌ای در اطراف شهر کنونی پالمبانگ در جنوب سوماترا، زادگاه هسته امپراتوری سری ویجایا گردید. پالمبانگ در آن زمان کنترل بازرگانی و کشتیرانی را از طریق تنگه ملاکا در دست داشت. این تنگه مسیر بازرگانی بسیاری حیاتی ای برای بازرگانان آسیائی و بعدها اروپاییان بود.

این حاکمیت بر تنگه مالکا، ثروت شگرفی را به خاندان سری ویجایا به ارمغان آورد که مسبب برپایی امپراتوری سری ویجایا گشت. این امپراتوری کشتی‌های فراوانی را به سمت چین و سریلانکا روانه می‌ساخت.

گرچه آنچه که از رویدادهای تاریخی در آن زمان به دست آمده بسیار اندک می‌باشد، اما آنچه که مشهود است این است که این امپراتوری بیش از ۵ سده بر مجمع الجزایر مالایی، سوماترا و جاوه غربی فرمانروایی نمود. پس از سده‌ها فرمانروائی، قدرت این سلسله پادشاهی رو به افول نهاد، که تاریخ نگاران علت این امر را گسترش کشتیرانی چینی‌ها در مجمع الجزایر عنوان نموده اند، همین امر باعث گردید که کنترل بازرگانی این منطقه از کف پادشاهی پالمبانگ به در رود. در دوران طلایی معماری در سده هشتم و نهم میلادی در مجمع الجزایر اندونزی در جاوه میانه، پرستشگاه‌های بودایی عظیمی به مانند بروبودور در زمان پادشاهی خاندان *سایندرا* ساخته شد. این منطقه در آن زمان به خاستگاه پرستشگاه‌های بی شماری مبدل گشت که از این رهگذر می‌توان به سازه هندو در کوهپایه‌های فلات دی ینگ (با کسری) و مجموعه بزرگ هندو- پرامبانان- اشاره نمود. این بناهای تاریخی بیانگر جوامع شالی کاری هستند که دارای پویایی سیاسی متفاوتی از یکدیگرند. این جوامع که از بنادر به دورند و بیشتر در سرزمین‌های داخلی جزیره و نه سواحل، گذران عمر می‌نمودند، در سرزمینی ویژه از لحاظ زیست بومی و فرمانروایی می‌زیستند، زیرا که یکی از وظایف اصلی رهبران این جوامع به دست گیری جیره بندی آب که مهمترین مولفه شالی کاری می‌باشد، بود. یکی

از تاریخ نگاران، اینگونه نوشته است که رفتار خدایان به مانند رفتار کشاورزان بر پایه "سیکل کشاورزی" شکل گرفته بود. این خدایان تنها در زمان هایی ویژه که بیشتر زمان کاشت بود، نزول می کردند! به طور کلی این پارادایم رفتاری خدایان در سراسر اندونزی چه در شالی های جاوه و بالی و چه در زمین های ذرت در تیمور نمایان بود. مردم به قدرت های فرا طبیعی متوسل می گردیدند تا برای ایشان زمین ها را حاصلخیز، آبها را فراوان و محصولات را بیشتر گرداند. به همین دلیل است که رابطه میان مردم، خدایان، رب النوع، نیاکان، ارواح و کشاورزی به رابطه ای معنا دار در جوامع اندونزی تبدیل می گردد. سرمنشا امپراتوری کبیر ماجا پاهیت نیز از همین مشارکت در شالی کاری پدید آمد. در اواخر سده ۱۳، ماجا پاهیت به قدرتی سیاسی در جاوه میانه و جزیره مادورا دست یافت. این امپراتوری فرستادگان خود به دور دست ها را از سال ۱۲۹۴م تا ۱۴۷۸م عازم می دارد و خود را فرمانروای سرزمین هائی می دانست که در سده های آتی کشوری به نام جمهوری اندونزی نام گرفت. کرتانگرا (به کسر کاف و نون) که در اواخر سده ۱۳ فرمانروایی می نمود، رویای فرمانروایی جاوه ای ها را بر مجمع الجزایر در سر می پروراند و از همانجا بود که سر واژه "نوسانتارا" به معنای مجمع الجزیره در واژگان زبان اندونزی پدیدار شد. امروزه، مردمان اندونزی ملت خود را نوسانتارا می خوانند. در شعری حماسی که در سال ۱۳۶۵ میلادی سروده شده است عظمت امپراتوری ماجا پاهیت به تصویر کشیده می شود که تقریباً در میان این ناآگاهی از آن زمان ها، بن مایه خوبی برای پژوهش در تاریخ آن زمان جاوه ای ها به شمار می آید. ماجا پاهیت با پادشاهی راجا ساناکارا به اوج شکوفایی خود در سده ۱۴ رسید، که بی تردید این شکوه پادشاهی را مدیون دیدگاه های هوشمندانه و دیپلماتیک وزیر خود گاجاه مادا بوده است. نمایندگان این امپراتوری به دور دست ترین نقاط اندونزی سفر می کردند تا آنجا که حتی گاه خود گاجاه مادا دست به سفر می زد.

تا به امروز، برخی از افراد در جزایر شرقی اندونزی ادعا می‌کنند که از نوادگان ماجا پاهیت و به ویژه این وزیر کبیر می‌باشند. افسانه‌هایی از بالی بر این امر حکایت دارند که بسیاری از خاستگاه‌های فرهنگی در این سرزمین برخاسته از ماجا پاهیت می‌باشد. آنها برای نمونه مقدس‌ترین پرستشگاه بالی (برساکی) را ساخته معماران این سلسله پادشاهی می‌دانند. ماجا پاهیت بعدها در سده ۲۰ میلادی به عنوان الگوی رهبران میهن پرست در جزیره جاوه قرار گرفت. هرچند که شرایط به طور ناگهانی در مجمع‌الجزیره دگرگون شد و به افول این سلسله پادشاهی منجر گردید. یکی از تاریخ‌نگاران بر این باور است که دسترسی به بازار گسترده تجارت ادویه در اواخر سلسله ماجاپاهیت از میان رفت. ادویجات به مانند خود جزایر، کیفیتی دلفریب در تجارت پیدا کرده بود و آشپزی بدون این ادویه جات تقریباً غیر ممکن می‌نمود. داد و ستد ادویه جات در جزایر شرقی این مجمع‌الجزیره آنچنان در بازار منطقه‌ای و فرا مرزی رونق یافت که دیگر ماجاپاهیت نیز قادر به کنترل آن نبود، به ویژه زمانی که پای کشتی‌های اروپاییان به این سرزمین باز شد و باعث گردید که موازنه قدرت در این سرزمین بهم خورد. کشتیرانی آتلانتیکی‌ها از طریق جزایر اندونزی قدرت جوامع ساحل‌نشین را تثبیت کرد که به تبع آن، روند استعمار اروپاییان نیز آغاز گردید. جوامع ساکن در سواحل و بندرگاه‌ها در جزیره جاوه، دست‌آورد توانستند که در برابر ماجاپاهیت قیام کرده و موجبات سرنگونی این پادشاهی را فراهم آورند و پادشاهی دیگری به نام امپراتوری ماترامان را در سده ۱۶ تشکیل دهند. رهبران این سلسله پادشاهی، جاوه‌ای‌های مسلمان بودند که از طریق داد و ستد در سواحل با مسلمانان، به این دین مشرف شده بودند. هرچند که برخی از اعضا خاندان سلطنتی به اسلام گرویده بودند اما به صورت کلی، اسلام بر هم‌زننده ارتباط مذهبی خاصی - آنیمیسیم - بود که پیشتر خاندان‌های سلطنتی وفادار به آن بودند. این دین نوین و در عین حال متقاعدکننده، متعلق به همه مردم بود و نه فقط خاندان سلطنتی و از طریق آن مردم به راحتی می‌توانستند بدون وجود هیچ واسطه‌ای با خدای خود راز و نیاز کنند. هندویسم و بودیسم به عنوان فرهنگ پادشاهی معرفی شده بود که مردم عادی حق دسترسی به

آن را نداشتند. بی تردید، بسیاری از افراد عادی تحت نام دین، به استثمار شدید در آمده بودند تا سازه‌های عظیم هندو و بودایی را در قبال دریافت هیچ حقوقی بنا سازند. گمان می‌رود که ساخت سازه مشهور بروبودور در جاوه میانه، این منطقه را با ورشکستگی مالی روبرو ساخته و سطح زندگی مردمان این منطقه را به شدت تقلیل داده باشد.

در جزیره شرقی اندونزی به نام سومبا، گروهی از مسلمانان مدعی هستند که از نوادگان وزیر کبیر ماجاپاهیت یعنی گاجاه مدا (بودایی) هستند. در سال ۱۹۹۴ یکی از آموزگاران زبان انگلیسی در این جزیره مدعی شد که وی به دنیا آمده است که منادی این حقیقت باشد که گاجا مادا در زومبا دیده از جهان فرو بسته است. آئین‌های بودایی و هندویسم اما هیچگاه در جزایر شرقی اندونزی به مانند سومبا، تیمور و فلورس پا نگرفت.

اسلام اما از طریق بازرگانان در شهرهای ساحلی گسترش یافت هرچند که مردمان این بخش‌ها در آمیخته با آئین و فرهنگ آنیمیسیم بودند و نیازی به تغییر در مذهب و یا دین خود نمی‌دیدند. در واقع، فرای مذهب تنها به عنوان مذهب، تهدیدهای جدی در برابر ساختارها با قدرتهای محلی وجود داشت. "جوامع خانه"^۲ با خانه‌های آبا و اجدادی به عنوان هسته‌های باور کیهان‌شناسی مردم از جهان پیرامونی، مشخصه بارز جزایر شرقی به شمار می‌آید. این سامانه زیستی و فرمانروایی در این مناطق رونق داشت که با آنچه که در بخش‌های غربی اندونزی مشاهده می‌شود تفاوتی بارز دارد. جزایر شرقی، جوامعی شکارچی و جنگجو داشتند که همواره در جنگ با قبایل و همسایگان خود بودند. مردمان این جزایر بیشتر مردمانی باصطلاح "سر آور" بودند.^۳

۲. "جامعه خانه" در علم مردم‌شناسی به جوامعی گفته می‌شود که روابط خاندانی و سیاسی پیرامون، عضویت در زندگی‌های مشارکتی سازمان یافته و طبقات اجتماعی و فاصله طبقات با زیر دستان و بالادستان به شدت رعایت می‌شود و رهبران این جوامع بیشتر فنودال می‌باشند. توضیح مترجم

۳. به بریدن سر دشمن و همراه آوردن و نگه داشتن آن به نشانه غنیمت و پیروزی اصطلاحاً "سر آوردن" گفته می‌شود. توضیح مترجم

مردم‌شناسان به عنوان انگیزه‌های این عمل از جمله به خوار و ذلیل کردن دشمن، خشونت آیینی، کوشش در ایجاد تعادل کیهانی، نمایش مردانگی، آدم‌خواری، بالا بردن قدر و منزلت فرد جنگجو میان همراهان و گونه‌ای تضمین برای برده ماندن دشمن مقتول در زندگی پس از مرگ اشاره می‌کنند.

به باور مردم‌شناسان، سنت سرآوردن در تنظیم روابط و سلسله مراتب میان جوامع و افراد بدوی نقشی آیینی داشته‌است. برخی از کارشناسان این نظریه را مطرح می‌کنند که این عمل احتمالاً ناشی از اعتقاد به این بوده که روح یا نیروی زندگی افراد در سرشان قرار دارد و می‌توان از طریق تصرف سر، این نیرو را نیز مهار کرد. جنگجویانی که سر می‌آوردند این سرها را خشک کرده و نگهداری می‌کردند تا در مراسم آیینی از آنها استفاده‌هایی کنند. "سر آوری" بخشی از باور کیهان‌شناسی مردمان جزایر شرقی اندونزی برای چیرگی و باروری به شمار می‌آمد.

گسترش اسلام و ورود اروپاییان

در دهه‌های آغازین سده ۱۵ میلادی، شهزاده سری ویجایا، شهر ملاکا (با کسر میم) را در شبهه جزیره مالایی بنا ساخت. این شهر بندری، به عنوان یکی از مهمترین مراکز بازرگانی در جنوب شرق آسیا، کنترل تجارت منطقه‌ای را از شرق، غرب، شمال و جنوب بر عهده داشت و مردمان زیادی را از اقصی نقاط جهان به سمت خود می‌کشاند. ملاکا به سرعت با پشتیبانی چینی‌ها و بازرگانی آنها قدرت یافت، هرچند که پرتغالی‌ها در سال ۱۵۱۱ ملاکا را به تسخیر خود در آوردند. رهبران پیشین و بسیاری از ساکنین این منطقه به سمت بالای رودخانه‌ها و سرچشمه‌های آنها کوچ کردند و زیستگاه‌های نوینی را برای جلوگیری از تحت کنترل در آمدن از سوی پرتغالی‌ها برای خود برگزیدند. با این حال، تصرف ملاکا توسط پرتغالی‌ها، آنها (پرتغالی‌ها) را در شرایطی بسیار سودمند قرار داد و آنها توانستند که سود سرشاری از بازرگانی در این منطقه به ویژه تجارت ادویه جات ببرند. سقوط ملاکا و تبدیل آن به شهری با جمعیتی گرویده به

مسیحیت کاتولیکی، تب مذهبی شدیدی را در اندونزی به راه انداخت زیرا که از آن سو زمان، زمان اوج گیری پادشاهی اسلامی نیز بود - برای نمونه می توان به پادشاهی اسلامی در آچه و مینانگ کابو در سوماترا، بانجار ماسین در کالیمانتان، ماکاسار و بوگیس در سولاوسی ترناته (به کسرت) و تیدوره در مالوکو، و پادشاهی جاوه اشاره نمود. مردمان آچه در شمال سوماترا همواره درگیر جنگی مذهبی با پرتغالی ها در ملاکا بودند و دست آخر نیز با یاری هلندی ها در سال ۱۶۴۰ بر پرتغالی ها چیره گشتند. اما باز هم آچه به غایت نهایی خود دست نیافت زیرا که این هلندی ها بودند که قدرت را دست گرفتند. پس از این سلسله رویدادها، آچه مسیر سراسیپی و انفعال خود را طی نمود. تا سده ۱۵ میلادی، اسلام به بسیاری از مناطق در اندونزی راه یافت و بسیاری از پادشاهی های اسلامی در سرتاسر این جزیره بویژه در شهرهای بندری استقرار یافت. در جزیره جاوه نیز این دین جدید، طرفداران زیادی پیدا کرد زیرا که اسلام مدافع عدالت خواهی بود؛ عدالت خواهی در سرزمینی که مردمانش زیر یوغ سامانه سرکوبگر طبقات اجتماعی بود، هرچند که در ابتدا اسلام به عنوان نیرویی آزادی بخش برای عموم مردم مطرح نبود. مسلمانان جاوه ای اشرافی به عنوان "PRIYAYI" یا همان "طبقه اشرافی" شناخته می شدند و پادشاهان مسلمان در مقر کاخ های خود و از همان سامانه فئودالی که سده ها بر شیوه حکومتی در اندونزی سایه انداخته بود، به رتق و فتق امور می پرداختند. در این شرایط، اسلام با باورهای عرفانی جاوه ای ممزوج گشت و چهره اندونزیایی شده ای از اسلام را مصور کرد. در سولاوسی جنوبی، امپراتوری مسلمانی در ماکاسار به نام "Guwa" که در طی سال های ۱۵۵۰ تا ۱۶۶۰ فرمانروائی می کرد، بسیار قدرت یافت که دلیل عمده آن را می توان رهبری مطلوب و چیرگی این امپراتوری بر بنادر منطقه عنوان نمود.

بوگیس ها نیز که مسلمان بودند از رقبای دریانوردی پادشاهی ماکاسار به شمار می آمدند. به مانند بسیاری از مناطق اندونزی، در سولاوسی نیز برده داری مرسوم بوده است. افرادی که چه در جنگ گرفتار می شدند و چه در خانواده های

بردگان به دنیا می‌آمدند، در جزایر مختلف این مجمع‌الجزیره به عنوان برده داد و ستد می‌شدند. مردمان جنوب سولاوسی، افرادی بسیار ماهر در ساخت قایق، کشتی و دریانوردی بودند و تا کنون این مهارت در دریانوردی در میان این مردمان دیده می‌شود. هم دریانوردان ماکاسار و هم بوگیس به کرانه‌های پاپوآی غربی در جستجوی برده سفر می‌نمودند. بسیاری از مردمان این دو سرزمین به جزایر دیگر کوچ کرده و بسیاری دیگر نیز حتی خود را به کرانه‌های شمالی استرالیای کنونی در سده ۱۷ میلادی در جستجوی خیار دریایی^۴ رساندند تا بتوانند این محصول را به چین صادر نمایند. اجتماع بومیان استرالیایی در کرانه‌های شمالی استرالیا از واژگانی بهره می‌برند که امروزه آن واژگان در زبان مردمان سولاوسی جنوبی دیده می‌شود. اینگونه به نظر می‌رسد که این دریانوردان گاه برخی از بومیان استرالیا را به سولاوسی می‌بردند. بر همین پایه، کشتی‌های اندونزی اسلام را در سرتاسر منطقه گسترش دادند و گروه‌های انسانی بسیاری را با یکدیگر پیوند دادند. آنها همچنین زبان مالایی را نیز که از آن به عنوان زبان میانجی یاد می‌گردد گسترش دادند زیرا که این زبان، زبان رسمی بنادر این منطقه بوده است و بسیاری از بیگانگانی که در این سرزمین به بازرگانی می‌پرداختند این زبان را فرا می‌گرفتند. دست آخر زبان مالایی به عنوان زبان رسمی جمهوری اندونزی نیز برگزیده شد و امروزه با نام "باهاسا/یندونزیا" شناخته می‌شود. این زبان به همراه زبان‌های محلی هر منطقه توسط مردمان آن سرزمین صحبت می‌شود.

^۴. **خیارهای دریایی** یکی از رده‌های خارپوستان هستند. این جانداران بدنی چرم‌گون دارند و بیشتر در کف دریاها زندگی می‌کنند. نامگذاری این جانوران بخاطر شکل خیارمانندشان است.

استعمار

استعمار اروپاییان بیشتر با همکاری خود رهبران اندونزیایی صورت گرفت. سرمایه‌گذاری‌های استعمارگران، در رابطه مستقیم با تعاملات آنها با مناطق محلی، دولت‌های محلی و قدرت‌های سیاسی بوده است. سرمایه‌گذاری‌های استعمارگران شاید از طریق این تعریف که آنها چگونه خود را در مناطق محلی و یا دولتهای محلی و همچنین قدرت‌های سیاسی وارد ساخته‌اند، بهتر شناخته شوند. گاه این قدرت‌های سیاسی تعاملاتی با استعمارگران داشتند و گاه رفتاری دشمنگونه اتخاذ می‌کردند. نگاهی ژرف به روند تاریخی اروپا و اندونزی نشان می‌دهد که «چگونه هلند، بازی‌گر اصلی این روایت تاریخی در اندونزی شده است». این شیوه تاریخی نگاری با نگرشی به غایت‌نهایی امپریالیست‌ها و ملی‌گرایان به پرسمان استعمار به خوبی پاسخ می‌دهد. نگرش ملی‌گرایانه تاریخی در سرتاسر این مجمع‌الجزیره، معمولاً اندونزی و مردمانش را قربانی بیگانگان می‌داند (بیشتر هلندی‌ها) اما این واقعیت را که چگونه طبقات اشرافی اندونزی "در زمین بیگانگان بازی می‌کردند" را بازگو نمی‌کند. افزون بر این استعمارگران اروپایی نیز به مانند دیگر بازرگانان بیگانه به سرتاسر این مجمع‌الجزیره سفر می‌نمودند. تا اواخر سده ۱۹ هنوز هلندی‌ها در بیشتر نقاط اندونزی، استیلا نیافته بودند. هرچند که استعمارگری تحمیلی بود که دگرگونی‌های فراوانی را در برخی از مناطق به وجود آورد، در حالی که همین استعمارگری در جهان غرب پیامدهای دهشتناکی را به همراه داشت. در اوایل سده ۱۶ میلادی پرتغالی‌ها جا‌پای خود را در جستجوی ادویه‌های به مانند میخک، جوز هندی، گل جوز هندی و فلفل به آبهای اندونزی باز نمودند. میخک، جوز هندی در حجم فراوانی در اروپا در جایی که مردم شیشه‌های ادویه جاتشان همواره برای مقابله با بیماری‌هایی چون طاعون پر بود، یافت می‌شد. جزایر *باندا* در مالوکو اروپاییانی را که در جستجوی اینگونه ادویه جات بودند را به سوی خود کشاند. در مدت کوتاهی، رقابت شرکت‌های اروپایی در به دست آوردن ادویه، آنها را به رقابتی سرسختانه سوق داد تا ماراتنی را برای کنترل محصولات و جذب آن به

راه بیاندازند و در همین رهگذر کشتی‌های بسیاری از پرتغال، اسپانیا، انگلستان، دانمارک و هلند به این جزایر کشیده شدند. به دلیل اینکه بسیاری از جزایر جاوه و سوماترا تا سده ۱۶ میلادی اسلامی شده بودند و بالی نیز فرهنگ بودایی بسیار قوی ای را در منطقه خود رواج داده بود، پرتغالی‌ها با دشواری و مقاومت کمتری برای اسکان و فرستادن مسیونرهای خود برای نفوذ مذهبی در بخش شرقی اندونزی به مانند فلورس، تیمور و مالوکو که بیشتر پیرو مکتب آنیسم بودند، تجربه کردند. کشتی‌های اروپایی که به این مجمع‌الجزیره وارد شدند، بیشتر از نوع کشتی‌های گالیلیون جنگی بودند. این نوع کشتی‌ها برای هدف بازرگانی نیز مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. بنابراین کشتی‌های اروپایی توانستند که بر این مناطق چیره گردند و کنترل بنادر را با برخورداری از قدرت سخت‌افزاری جنگی تحت کنترل خود بیاورند. پرتغالی‌ها با بهره‌از مسیونرهای کاتولیک خود در شمال سولاوسی یعنی در ترناته و آمبون و همچنین در مالوکو، فلورس و تیمور مسیحیت کاتولیکی را رواج دادند. در اوایل دهه ۱۶۰۰ میلادی، هلندی‌ها جایگزین پرتغالی‌ها شدند و پس از آن بیشتر در مناطقی به مانند فلورس و تیمور ماندند. سالهائی که پرتغالی‌ها در این مجمع‌الجزیره به استثمار مشغول بودند، سال هائی پر از خشونت بود که این رفتار آنها کاملاً پژواک روحیه جنگجویان جنگهای صلیبی کاتولیک مهاجم در آن زمان در اروپا می‌باشد. افزون بر این، استثمار گران، بیشتر در اندیشه تاراج و برداشت‌های شخصی بودند تا اینکه در اندیشه هرگونه داد و ستد دیگری باشند. از این رو، انحطاط آنها در مالوکو به سبب کینه‌مردمانی بود که مورد بهره‌کشی واقع شده بودند. کمپانی هند شرقی متعلق به هلند، بازرگانی خود را از سده ۱۷ میلادی آغاز نمود و در نهایت مبدل به استثمارگر در این مجمع‌الجزیره گشت. پرتغالی‌ها با دخالت مستقیم هلندی‌ها از اندونزی رانده شدند. در آغاز، هلندی‌ها، تنها توجه خود را به تجارت ادویه در مالوکو معطوف ساخته بودند. در این میان ژنرالی به نام خوان کوئین در جزایر باندا در سال ۱۶۲۱ به صادرات رسید تا استثمار محصولات جوز هندی در این جزایر را بر عهده گیرد. وی بیشتر جمعیت مالاکو را به عنوان برده به فروش رسانید و

شکنجه گاه‌های قرون وسطائی را در مالاکو به راه انداخت تا به اصطلاح دشمنان "حساب کار دستشان بیاید". وی مزدوران ژاپنی را گردن زد، سوزاند و بسیاری از افراد را بی خانمان نمود. این موارد حتی شامل انگلیسی‌هایی که قصد داشتند که به تجارت ادویه در این جزیره پردازند نیز شد. وی از هراس اینکه انگلیسی‌ها کنترل تجارت این منطقه را به دست گیرند و همچنین به خاطر کینه و نفرتی که از مردم بومی این منطقه داشت، دستور داد که تمامی درخت‌های جوز هندی این منطقه را از میان ببرند. بعدها انگلیسی‌ها نیز همین کار را انجام دادند، درخت‌های این جزیره را از ریشه در آوردند، دزدیدند و هزاران تن از خاک بسیار حاصلخیز این منطقه را به جاهای دیگر به مانند سریلانکا منتقل نمودند. بر پایه دستور ظالمانه کوئین، هلندی‌ها درخت‌های جوز را در جزیره ران که بخشی از شبه جزیره باندا است بریدند. زیست بوم جزیره باندا که در آن درخت‌های جوز هندی به خوبی پرورش می‌یافت به طرز وحشتناکی دگرگون شد و این منطقه هیچگاه به مانند گذشته نتوانست آنچه‌ای که پیشتر این درخت پرورش می‌یافت دوباره این پوشش گیاهی را به خود ببیند. سده هفده میلادی، اندونزی شاهد هم‌آوری و پیکار خصمانه دو کشور انگلستان و هلند بر سر حقوق استعماری بین‌المللی، جنگ و دشمنی بود. در نهایت انگلستان با بهره‌گیری از ناوگان دریایی خود توانست به جزیره منهن یورش ببرد و آن را که تحت حاکمیت دولت هلند بود، به تصرف در آورد. دست آورد این یورش امضای سندی بود که طی آن جزیره منهن در تاریخ ۸ سپتامبر ۱۶۶۴ به همراه سورینام و آمریکای جنوبی با جزیره کوچک باندا که تحت کنترل بریتانیا بود معاوضه گردد. این پیمان عجیب‌ترین سند تعویض حاکمیت استعماری و نقطه عطف بزرگی در تاریخ آمریکا به شمار می‌آید. دولت هلند در سده ۱۸ میلادی کمپانی ورشکسته هند شرقی را تحت اختیار خود آورد و یک استعمار سازمان یافته را در سرتاسر اندونزی به راه انداخت. این دولت استعماری مقری مرکزی را که در بندری در شمال غربی جزیره جاوه واقع بود بنا کرد و نام آن را باتاویا نهاد. بعدها این شهر کوچک، جاکارتا نام گرفت. در طی سیصد سال، هلند یک امپراتوری استعماری در اندونزی به راه

انداخت و جزایر اندونزی به نام دولت شرق هندی هلند شهرت جهانی یافتند. هرچند که بسیاری از جزایر اندونزی تا پایان سده نوزده و اوایل سده بیست حضور هلندی را تجربه نمودند. مسیونرهای هلندی آغاز به تبلیغ و تغییر مذهب مردم به "پروتستان اصلاح شده هلندی" در مناطق غیر مسلمان اندونزی نمودند. مردمان باتاک سوماترا، دیاک کالیمانتان، لسر (به کسر لام و سین) سوندا و جزایر شرقی اندونزی، توراچا، مانادو در سولاوسی و مردمان پاپوآ غربی، هدف اصلی این دولت استعماری بود. این مناطق، بخش هایی بودند که بیشتر پیرو آئیمیس بودند و دولت هلند این مردمان را بی دین می خواند. اروپا، بنیاد مسیونرهای مسیحی کاتولیک و پروتستان را بنیان گذاری نمود. تا به امروز، بسیاری از سازمانها و افراد تحت حمایت مالی کلیساها در جهان غرب می باشند. استعمارگران، اندونزی را از جهات مختلف مورد استعمار قرار دادند؛ غصب زمین، بهره کشی از کارگران بدون پرداخت دستمزد، کاشت محصولات که با زیست بوم منطقه هیچگونه سنخیتی نداشت (قهوه و کائوچو)، بستن مالیات های سنگین و اعمال قوانین سخت تنبیهی تنها نمونه هایی از این دست استعمار از سوی هلندی ها بود. به مانند دیگر اروپاییان استعمارگر، هلند نیز نوع محصول، برداشت محصول و بهای محصولات را در اندونزی تحت کنترل خود در آورده بود و این محصولات را با سود سرشار که به جیب خود آنها می رفت، صادر می نمود. همچنین، این استعمارگران موجب تغییر بافت جمعیتی وسیعی در جزیره جاوه شدند. آنها خدمات درمانی خود را در این جزیره متمرکز نمودند و همین امر باعث شد که نرخ مرگ و میر در این جزیره به شدت کاهش یابد و ناخود آگاه جمعیت خانواده های این جزیره افزایش یابد و در نتیجه نیروی کار کودک بیشتری در جاوه پدیدار گردد. امروزه جاوه یکی از پر جمعیت ترین مناطق در جهان می باشد که این امر منتج از سیاست های هلندی ها در این سرزمین می باشد. در همین زمان، استعمارگران، فناوری و مواد خامی به مانند کائوچو را به اندونزی هایبان معرفی نمودند و راه را برای بهره جانیان از رنگرزی، بازرگانی پارچه و دیگر هنرهای دستی تسهیل و از سوی دیگر راه را برای بسیاری از روشنفکران اندونزیایی جهت کسب تحصیل و آشنایی با

باورهای سیاسی باز نمود. هلند همچنین به نیروافزایی طبقه اشرافی در جاوه کمک شایانی نمود. در کتابی که توسط دووس دکر (به کسر دال) به رشته تحریر در آمده است تعاملات و پیچیدگی‌های روابط طبقه اشرافی و همچنین فساد های مالی آنها در مقابله با هلندی‌ها به خوبی تبیین گردیده است. نگارنده، که خود در جاکارتا اقامت داشت، نوشته‌های خود را با نام *مولتاتولی* پاراف می‌کرد. در این کتاب-که آشکارا روشن است نگارنده از بی اخلاقی‌ها به ستوه آمده-، مصائب عامه مردم که وی شاهد آن بوده است نگاشته شده و روابط مشترک هلندی‌ها و طبقه اشرافیت که زندگی مردم را تحت اختیار خود گرفته بودند را به بوته نقد کشیده است. کتاب وی به شدت بر رهبران ملی‌گرای اندونزی و افراد مترقی هلندی تاثیر گذاشت و آنها را به سوی باورهای استقلال اندونزی سوق داد. در اوایل سده نوزده، انگلستان به مدت کوتاهی کنترل بنادر اندونزی را تحت اختیار داشت اما هلندی‌ها تا جنگ جهانی دوم قدرت مطلق در بنادر اندونزی بودند. از دهه ۱۹۲۰، جنبش‌های دانشجویی در سرتاسر اندونزی در برابر استعمار هلند شکل گرفت. در سال ۱۹۲۶، این جنبش‌های دانشجویی در قالب کنگره جوانان، رای به یکپارچگی اندونزی به عنوان ملتی واحد با زبان رسمی مالایی داد. نماد این گروه نیز پرچمی بود با رنگ سفید و قرمز که همان پرچم پس از استقلال اندونزی به عنوان بیرق رسمی اندونزی برگزیده شد.

جمهوری اندونزی

در سال ۱۹۴۲، اندونزی مورد یورش ژاپنی‌ها قرار گرفت. در ابتدا، بسیاری از مردم اندونزی به ژاپن به عنوان نیروی آزادی بخش آسیایی می‌نگریستند اما این خوشبینی آنها دیری نپایید. هرچند که همواره گفته می‌شود که هلندی‌ها در روابط خود با مردمان بومی اندونزی بسیار خشن عمل می‌نمودند و قوانین سخت استعماری بر علیه آنها اتخاذ می‌کردند، اما ژاپنی‌ها فراتر از هلندی‌ها عمل نموده و خاک اندونزی را به توبره کشیدند. سال ۱۹۴۵ سال رهایی مردم اندونزی از دست وحشیگری‌های ژاپنی‌ها بود. بسیاری از همین مردم از سال‌های یورش ژاپن به اندونزی به عنوان

سال‌های دشواری و گرسنگی یاد می‌کنند زیرا که محصولات برنج اندونزی، به ژاپن صادر می‌شد. پس از خروج ژاپنی‌ها از اندونزی، ملی‌گرایان اندونزی که تحت فرمان سوکارنوی (که آن زمان هنوز سیاست‌مدار جوانی بود و به ریاست جمهوری نرسیده بود) بیست و هشت ساله و محمد حتا (که بعدها معاون سوکارنو شد) بودند، این مجمع الجزیره را ملتی مستقل اعلام نمودند و نام آن را جمهوری اندونزی نهادند. نکته کنایه آمیز اینجاست که دانش سیاسی اندونزیایی‌ها که از هلندی‌ها وام گرفته شده بود، مشوق ملی‌گرایان در بیرون راندن استعمارگران از خاک اندونزی شد. شاید بتوان نسل ملی‌گرای دهه ۱۹۲۰ را اینگونه بازتعریف نمود: «نخستین نسلی که از گسترش مدارس هلندی تحت عنوان "خط مشی اخلاقی" یا به تعبیر امروزی توسعه‌گرایی بهره برد و سپس باورهای مترقی، آموزش، دانش، آزادی و مردم‌سالاری را در قالب سازمان تشکیل داد و این مفاهیم را ترویج داد.»

در زمان اشغال اندونزی توسط ژاپنی‌ها، در واقع این ژاپنی‌ها بودند که سوکارنو و حتا را بر سر کار آوردند و بر نوشتن قانون اساسی اندونزی مباشرت نمودند. این رهبران ملی‌گرا در ابتدا، در چارچوب شعارهای ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم بر علیه اروپاییان و متحدان آمریکا گام برداشتند. در همین زمان بود که آرمان‌های ملی‌گرایانه در میان مردم اندونزی به ویژه جوانان گسترش یافت. پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی، اندونزی با شتاب به سمت استقلال گام برداشت. سوکارنو رئیس‌جمهور و حتا معاون وی گشت. نخستین کشوری که این جمهوری نوپا را به رسمیت شمرد، مصر بود. تا سه سال پس از جنگ جهانی دوم، هلندیها در تلاش بودند که کنترل از دست رفته خود را در اندونزی بازپس گیرند. پس از مقاومت جانانه مردم اندونزی در مقابله با هلندی‌ها و فشارهای بین‌المللی در راستای واگذاری استقلال به اندونزی، در سال ۱۹۴۹، هلند حاکمیت استعماری خود را در اندونزی به خود اندونزی واگذار نمود، هرچند که پاپوآی غربی را در اختیار خود نگاه داشت. در سال ۱۹۵۰، قانون نوین اساسی اندونزی به اجرا گذاشته شد و اندونزی بر روی کاغذ یک کشور-ملت مستقل نام گرفت. دوران ریاست جمهوری سوکارنو، دورانی

عجیب و گاه نا امید کننده‌ای برای این کشور نو پا به شمار آمد و هیچگاه آرمانهای سوکارنو به خود جامع عمل نپوشاند. هرج و مرج های سیاسی بلای جان اندونزی گشت. سوکارنو در شعارهای انقلابی خود بسیار بهتر از زمان زمامداری عمل نمود. تحت ریاست جمهوری وی، بر خلاف آنچه که سوکارنو در خط مشی سیاسی خود به عنوان "مردم سالاری هدایت شده" مشخص نموده بود، اندونزی به سامانه نفوذدالی رجعت کرد. قوانین دوران استعمار که آزادی بیان را سلب و حق گرهمایی را محدود می نمود، هنوز در سیاست های پسا استعماری دیده میشد و تضارب آرا، خیانت به شمار می آمد. سوکارنو توجه چندانی به وضعیت وخیم اقتصادی نداشت و در همین وضعیت آغاز به ساخت و ساز سازه هائی با هزینه های هنگفت نمود. با این حال، سوکارنو با مهارتی مثل زدن مردمان اندونزی را به سوی ملتی واحد تشویق می نمود و همچنان محبوب دل های عامه مردم بود و بسیاری وی را موهبت الهی می دانستند. یکی از تاریخ نگاران اینچنین نوشته است که سوکارنو، قلبا عاشق ملت ناهمگنی بود که وی کمک شایانی به ساخت آن نموده بود. وی بیداری ملی را ترویج داد و ایده آل های آزادی را حتی برای فقیرترین فقرا طلب می نمود. افزون بر این، وی از هرگونه خشک اندیشی نژادی بری بود و همواره کوشش می نمود که حقوق اقلیت ها پایمال نگردد. با این حال، با وجود ترسیم چهره ای کاریزماتیک که قادر بود در چشم برهم زدنی پشتیبانی مردم را از آن خود کند، در هیات رئیس جمهور هیچگاه نتوانست که برنامه های اجرایی خود را برای مردم خود پیاده سازد. ایدئولوژی سرسختانه وی، او را از تعاملی سازنده با جهانیان در زمانی که اندونزی شدیداً نیازمند پشتیبانی جهانیان بود محروم ساخت. وی به غربیان پشت نمود اما به سمت شوروی و چین کمونیست گروید. وی اندونزی را در اعتراض به به رسمیت شناختن مالزی از سوی مجامع بین المللی، از سازمان ملل بیرون کشید. تصمیم های اتخاذ شده از جانب سوکارنو برای ملت اندونزی بار منفی به همراه داشت و به مثابه خود زنی سیاسی تلقی می گشت، آن هم در زمانی که اندونزی به شدت نیازمند حمایت جهانی بود. در سال ۱۹۶۵، تورم در اندونزی به ۶۵۰ درصد رسید. اوضاع اقتصادی به شدت وخیم

گشت زیرا که حمایت‌های مالی از جانب دولت‌های غربی قطع گردید. گروه‌های اسلام‌گرای افراطی در بخش‌هایی از اندونزی قدرت یافتند. فساد‌های مالی، گریبانگیر بخش‌های دولتی گشت و از این رهگذر، مقامات نیز فرصت را مغتنم شمرده و پول کلانی به جیب زدند، در حالی که برخی از مردم هیچ درآمدی عایدشان نمی‌شد. یکی از تاریخ‌نگاران اندونزی دوران ده ساله سوکارنو را تاریک‌ترین و نامعقول‌ترین دوران در تاریخ جمهوری اندونزی می‌خواند. وضعیت سلامتی سوکارنو از سال ۱۹۶۵ رو به وخامت گذاشت و به باور اطرافیانش توان خود را در اداره کشورش را از دست داد. برخی، فوارن کوه آگونگ در سال ۱۹۶۳ در جزیره بالی را نشانی بر اضمحلال توانایی‌های وی در گرداندن کشور می‌دانستند. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۴، تلاشی نافرجام برای کودتا از سوی کمونیست‌ها در جاکارتا به وقوع پیوست. جزئیات این کودتا هیچگاه فاش نشد و همچنان به عنوان یک راز باقی مانده است اما آنچه که مسلم است این است که پس از این کودتا، گارد ریاست جمهوری سوکارنو تلاش می‌کرد که قدرت را از چنگ سوکارنو بریابد. چند تن از ژنرال‌های ارتش کشته شدند و پیکر آنها در چاه انداخته شد. دختر یکی از ژنرال‌هایی که از این ماجرا جان سالم به در برد، به ضرب گلوله کشته شد. نشریات آن زمان همگی خبر از شکنجه و آزار جنسی این افراد دادند و گروه‌های کمونیست مورد حمله قرار گرفتند. هرچند که به دستور سوهارتو در کالبد شکافی که از این افراد به عمل آمد هیچ نشانی از شکنجه و آزار جنسی به دست نیامد اما نشریات و ایستگاه رادیویی کار خود را کرده بودند. کودتایی دیگر روی داد و این بار ارتش اندونزی قدرت را به دست گرفت. زمانی که داستان‌های شکنجه و کشته شدن ژنرال‌ها و دختر یکی از ژنرال‌ها دهان به دهان گشت، فوجی از خشم را در اندونزی به راه افتاد. ددمنشی ای دیوانه وار فوران کرد و در این میان صدها هزار نفر از مردم چه کمونیست و چه غیر کمونیست قربانی شدند. این دیوانگی اجتماعی در اجتماعات بالی و جاوه پدیدار شد و به نام وطن پرستی، زخم خصومت‌های شخصی نیز سر باز کرد و افراد بیگناه بسیاری قتل عام شدند. بالی که در جهان غرب به بهشت گرمسیر با مردمی آرام مشهور است مبدل

به حمام خون گشت و همسایه در برابر همسایه قد علم کرد. این کشتار بزرگترین خشونت و سلاخی داخلی در تاریخ اندونزی به شمار می‌آید که شمار دقیق قربانیان هیچگاه به شمارش نیامد. البته گمانه زنی‌ها شمارگان ۵۰۰ هزار نفر را نشان می‌دهد. نظارت از روی ارتش برداشته شد و شهروندان نیز به پاکسازی اجتماع خود از کمونیست‌ها پرداختند. در این کشتار کمونیست‌ها، همواره ۲ دیدگاه وجود داشته است. برخی با غرور از پاکسازی اندونزی از شر کمونیست‌ها سخن می‌رانند اما برخی دیگر این کشتار وحشیانه را نکوهش می‌کنند، از آن احساس آزر می‌کنند و هنوز نتوانسته اند دلیل این کشتار را به خوبی دریابند. شاید سخن یکی از تاریخ نگاران در این زمینه قابل تامل باشد. وی در این زمینه می‌گوید "کشتار کمونیست‌ها تشدید خشونت دولتی بود که پایه های آن در دوران استعمار ریخته شده بود. شهروندان اندونزی آنچه که پیشتر با چشمان خود از سوی استعمارگران دیده بودند را پیاده کردند، کنشی که آبشخور آن سرخوردگی و نارضایتی بود." به هر حال، اعمال خشونتی که در سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶ از سوی نظامیان و شهروندان بر ضد برخی دیگر از شهروندان صورت پذیرفت در تاریخ اندونزی یک تراژدی توضیح ناپذیر می‌نماید.

نظم نوین در اندونزی

سوکارنو با از دست دادن حامیان خود در مارس ۱۹۶۶ استعفا نمود و ریاست جمهوری را به ژنرال سوهارتو تقدیم کرد. رئیس جمهور پیشین اندونزی یعنی سوکارنو به شهری در نزدیکی جاکارتا به نام بوگور تبعید شد و سالهای آخر عمر خود را در حصر خانگی به سر برد. رژیم جدید اما نام "نظم نوین" را بر خود نهاد. از نخستین تصمیماتی که سوهارتو اخذ نمود، همانا روند تمرکزگرایی قدرت با کمک نیروهای ارتش بود. سوهارتو قدرت را به صورت مطلق از آن خود می‌خواست و حزب وی به نام گلکار، تنها حزب رسمی در اندونزی اعلان گشت. وی آزادی بیان و نقد حکومتی را ممنوع اعلام کرد. روزنامه‌ها تعطیل و نافرمایان به زندان فرستاده می‌شدند؛ اندونزی در این زمان، تجربه تلخ دیگری این بار به نام دیکتاتوری نظامی را تجربه کرد. حقوق بشر یا به کناری گذاشته می‌شد و یا دست آویزی

برای تامین اهداف حکومتی مورد سو استفاده قرار می گرفت. در دوران نظم نوین، اندونزی آنچنان که باید و شاید سودی در چنته خود ندید. سوهارتو قول داد که رفاه مردم عادی اندونزی را تا سطحی قابل قبول تامین نماید و این اتفاق تا حدی روی داد. دستاوردهای حزب وی در کشاورزی، آموزش و دیگر زمینه‌ها تا حدودی چشمگیر بود البته در مقایسه با دوران استعمار. کلینیک‌های پزشکی، جاده‌ها، پل‌ها و مدارس در مناطق دور و محروم اندونزی ساخته شد و نسلی جدید در اندونزی مبدل به ادیبانی متخصص شدند که توانستند زبان ملی یا همان زبان اندونزی را به راحتی سخن بگویند. از آن جهت گفته می‌شود که این دستاوردها چشمگیر بود که دستیابی به تمام این دستاوردها در مدت زمان کم و در منطقه وسیعی از لحاظ جغرافیایی در اندونزی اتفاق افتاد. هرچند که تمامی شهرهایی که زیر بیرق جمهوری اندونزی آمدند به دلخواه خود نبوده است. به عنوان مثال، شهر آچه در شمال سوماترا، و برخی دیگر از جزایر شرقی اندونزی با بی میلی قوانین صادره از جاوه را پذیرفتند. بسیاری از مناطق ترجیح می‌دادند که مانند گذشته، خود مختار عمل کنند. در آمبون و جزایر اطراف مالوکو، مسیحیان در پی یافتن استقلال و بنا نمودن جمهوری خود بودند و حتی از هلند برای رسیدن به این منظور کمک خواستند. در تصمیمی جنجال برانگیز در سال ۱۹۶۹، سازمان ملل نیز بخش غربی پاپوآ را که بیشتر در اختیار هلندی‌ها بود را خاک جمهوری اندونزی اعلام کرد و بخش های غربی گینه پاپوآ را از آن اندونزی دانست و نام این بخش به *یریان جایا* تغییر یافت. از آن زمان به بعد، جنبش های استقلال طلبانه ادامه دار شد. پس از آنکه پرتغال در سال ۱۹۷۴ از تیمور شرقی پس کشید، اندونزی تحت فرمان سوهارتو و با کمک ایالات متّحده – به دلیل گسترش کمونیست در جنوب شرق آسیا پس از جنگ ویتنام – به تیمور شرقی یورش برد و آنجا را تحت کنترل خود در آورد. در تیمور شرقی بسیاری از افراد برای استقلال سال‌ها جنگیدند تا اینکه در سال ۱۹۹۹ توانستند استقلال خود را به دست آورند (زمانی که سوهارتو دیگر رئیس جمهور نبود). این استقلال با کشتار و خونریزی‌های بسیار به دست آمد. سالهای حضور اندونزی در تیمور شرقی سالهایی سرکوبگرانه

و خشونت آمیز برای جنبش‌های مردمی این منطقه به شمار می‌آید گرچه که اندونزی در این منطقه دست به ساخت مدرسه و زیر ساخت هائی نمود که پیشتر پرتغالی‌ها از آن امتناع می‌نمودند. اما زمانی که ارتش اندونزی خاک این کشور تازه مستقل شده را ترک می‌نمود هرآنچه که بر سر راه خود دید بیرحمانه سوزاند و منطقه را به شهری سوخته مبدل و سپس آن را ترک کرد. نظم نوین همواره مورد تهدید دو جناح بود: نخست کمونیست‌ها و دوم شبه نظامیان اسلامی. در این دوران، اصول پنجگانه کشوری به نام *پانچاسیلا* که بنیانگذار آن سوکارنو بود به شدت ترویج می‌شد. این اصول پنجگانه عبارت اند از اعتقاد به خدا، ملی‌گرایی، انسان دوستی، عدالت اجتماعی و مردم سالاری. همچنین رژیم نظم نوین، شعار یکپارچگی در عین گوناگونی را برای خود برگزید و آن را به منظور ارائه سیاستی همه گیر و فرا گیر که دربردارنده تمامی گروه‌های قومیتی و مذهبی است، اشاعه داد تا حمایت آنها را نیز از آن خود نماید. ترس سوهارتو و عدم اعتماد مردم اندونزی پایه های تفکر وی را در سیاستش بنیانگذاری نمود. هر فردی که در مقام مخالفت با وی بر می‌آمد، سرنوشتی جز زندان و اعدام برای خود نمی‌دید. مردمان اندونزی نیز از قدرت افسار گسیخته ارتشیان که آنها را به یوغ کشیده بود، خسته شده بودند. افزون بر این، ارتش منابع بسیاری به مانند مدیریت جنگل‌ها که به شرکت های چند ملیتی فروخته می‌شد، را تحت کنترل خود در آورده بود. این عمل، نه تنها مردمان این مناطق را سرگردان و آواره می‌نمود، بلکه زیست بوم را نیز از میان می‌برد. مردم همچنین از فساد آشکار و آزمندی خانواده سوهارتو نیز به ستوه آمده بودند. همسر و فرزندان سوهارتو، ثروت، ایستگاه های تلویزیونی و بازرگانی کلان را در اختیار خود در آورده بودند و هیچگاه در برابر این همه دارائی ملی پاسخگو نبودند. بلایای طبیعی به مانند سونامی *ماو* در فلورس در سال ۱۹۹۲ که بیش از ۲۵۰۰ نفر از شهروندان را به کام مرگ کشید و بسیاری را بی خانمان کرد، سامانه نا کارآمد و فاسد سیاسی رژیم نظم نوین را بیش از پیش آشکار ساخت. تقریباً هیچیک از کمک های خارجی به دست مردم نرسید اما جیب‌های مقامات دولتی پرورتر کرد. در سال ۱۹۹۷، بحران اقتصادی، جنوب شرق آسیا را

درنوردید که با افت شدید ارزش بات تایلند آغاز شد. اندونزی که هیچگاه در سپهر اقتصادی جهان موازنه‌ای نداشت نیز از این بحران در امان نماند و ارزش روپیه به شدت افت نمود تا جایی که ۸۰٪ از ارزش روپیه کم گردید. این نشانی خوب برای مردم عادی نبود زیرا که آنها را به دشواری انداخت و باعث گردید که نارضایتی عمومی از تجمع ثروت در یک خانواده با فساد مالی مسئولین افزایش یابد. از این دوران در اندونزی به نام **Krismon** یا بحران مالی یاد می‌شود که در سال‌های آخر نظم نوین این واژه به **Kristal** یا بحرانی تمام عیار تغییر نام داد.

در این دوران، بلایای طبیعی جهانی به مانند پدیده ال نینو، خشکسالی سختی را برای اندونزی رقم زد و تقریباً در سرتاسر اندونزی محصولات از میان رفتند. این بلایای اقتصادی و طبیعی برای بسیاری، نشانی بود از تغییر در سامانه سیاسی کشور. سوهارتو سالخورده، توان رهبری را پس از ۳۰ سال ریاست جمهوری از دست داده بود. در همین زمان خشونت در سرتاسر اندونزی پدیدار شد، تظاهرات و تبادل آتش در جاکارتا شکل گرفت. شبهه نظامیان اندونزی در تیمور شرقی بلوا به پا کردند و در آچه یک سری جنبش‌هایی برای استقلال توسط مردم آچه شکل گرفت و اندونزی را در هرج و مرجی خانمان سوز فرو برد. سرمایه‌گذاری خارجی و صنعت گردشگری که منبع درآمد بسیاری از این مردمان بود به طور چشمگیری کاهش یافت و بسیاری را در فقر مطلق فرو برد. اما سوهارتو همچنان به کاپیتالیسم استکباری خود ادامه داد و گام‌های موثری برای اصلاحات اقتصادی انجام نداد. به همین دلیل مردم مسبب اصلی این همه دشواری را شخص سوهارتو قلمداد می‌کردند. زمانی که سوهارتو برای هفتمین دوره ریاست جمهوری ۵ ساله، خود را آماده می‌نمود، اعتراض‌های دانشجویی فراگیر شد. ۴ دانشجو به ضرب گلوله در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۹۸ کشته شدند. مراسم سوگواری و تدفین آنها با موجی از خشم روبرو گشت. مردم معترض، که بیشتر از قشر پائین جامعه بودند، بخشی بزرگی از شهر را به آتش کشیدند. این نقطه عطف در تاریخ اندونزی به نام "شورش ماه مه" خوانده می‌شود. بازرگانان چینی و تجارت آنها هدف اصلی این شورش قرار گرفت زیرا که این دسته توانسته بودند در دوران

نظم نوین، ثروت هنگفتی به جیب بزنند. در همین زمان، گروه‌های اراذل و اوباش به زنان چینی حمله ور می‌شدند و آنها را مورد تجاوز قرار می‌دادند. در همین زمان بود که ارتش نیز به سوهارتو پشت کرد و وی را بی‌پشتوانه ساخت. آقای حبیبی که تحصیلات خود را در آلمان گذرانده بود از حزب گلکار به عنوان رئیس جمهور در دوران گذار برگزیده شد. گاه تاریخ چرخش هائی حیران‌کننده، بی‌توجه به روابط سیاسی در پیش می‌گیرد. حبیبی که متأثر از فرهنگ مردم سالاری غربی بود، با اتخاذ سیاست‌هایی قدرت بی‌حد و حصر ارتش را کنترل نمود و به رسانه‌ها آزادی بیان اعطا کرد و اعلام داشت ابراز هرگونه نارضایتی با روی باز پذیرفته می‌شود.

وی همچنین در ملا عام اعلام نمود، که مایل است خود مختاری (استقلال) به تیمور شرقی اعطا نماید. اما شوربختانه این اندیشه‌های لیبرالیسم حبیبی، به ضرر وی تمام شد. در سال ۱۹۹۹ حبیبی رای عدم اعتماد از پارلمان اندونزی دریافت نمود و نتوانست در دور بعدی ریاست جمهوری شرکت نماید. با اینکه سیاست‌های وی سیاست‌های اصلاح طلبانه بود اما بیشتر اندونزیایی‌ها وی را رهبری ضعیف تلقی کردند، به ویژه زمانی که خشونت‌های دوباره سرتاسر اندونزی را فرا گرفت. شرایط در سال‌های پسین دوران سوهارتو بسیار وخیم گشت، یک روحیه آناشیسیم و هرج و مرج گرای جامعه را فرا گرفت و اصلاحات معنای خود را در کشوری که با کشمکش‌های منطقه‌ای چند پاره شده از دست داده بود. مناقشات قبایل و خاندان‌های بزرگ که هیچگاه در جزیره‌ای به مانند زومبا روی نداده بود به یکباره فوران نمود. در نوامبر ۱۹۹۸ بسیاری از روستاها در آتش این کشمکش‌ها سوختند، پیکرهای بی‌سر در رودخانه‌ها رها شدند، که این فاجعه یادآور رسم ناخوشایند "سر آوری" در گذشته دور بود. سرچشمه این مناقشات همانا نارضایتی از سو استفاده مقامات رژیم نظم نوین بود. تب خرابکاری و توطئه‌گری در سال‌های پسین نظم نوین افزایش یافت که این واکنشی به سال‌های رکود اقتصادی بود. دسترسی به رسانه‌های بین‌المللی و آزادی بیانی که حبیبی به جامعه داده بود، موجی از احساسات ضدّ دولتی را در جامعه و به آشکارا در تلویزیون موجب شد. این رویداد، رویدادی بی

سابقه در جامعه اندونزی به شمار می‌رفت و باعث زایش «فرهنگ خشم عمومی» گشت. به احتمال زیاد تأثیرات انقلابی در این زمان به دلیل فزونی دسترسی آزاد به اینترنت بود. مردمان اندونزی در آن زمان نه تنها می‌توانستند که آزادانه به داده‌های فراملی بی‌هیچ تنگنایی دسترسی یابند، بلکه آنها این آزادی را داشتند که به راحتی سخن سر دهند و با یکدیگر به سگالش و گفتمان پردازند. این آزادی، انگیزشی برای خرابکاری و توطئه‌گری گردید و در همین زمان بود که جناح‌های سیاسی و احزاب رشد نمودند.

پایان دوران نظم نوین

در انتخابات ملی ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۹، دختر سوکارنو، خانم مگاواتی سوکارنو پوتری، از حزب دمکراتیک اندونزی، آرا ریاست جمهوری را از آن خود نمود. هرچند که پارلمان با مراسم تحلیف وی مخالف بود زیرا که وی رهبری زن محسوب می‌شد و گروه‌های اسلامی به شدت با این موضوع مشکل داشتند. گلکار، حزب بازنده این انتخابات، که از سال ۱۹۶۵ همواره پیروز صحنه انتخابات بود، نقشی کلیدی در عدم رسیدن وی به قدرت بازی کرد. زمانی که اخبار این بازی‌های سیاسی به گوش مردم رسید، دوباره آتش خشم شعله‌ور شد و درگیری‌هایی در جاکارتا پدیدار شد. سرانجام وفاقی به دست آمد. عبدالرحمن وحید که به نام «گوس دور» مشهور بود، رئیس جمهور شد و معاون اول وی خانم مگاواتی گشت. گوس دور در حزب بیداری ملی فعالیت می‌کرد. حزب جدید رئیس جمهور، حزبی مسلمان بود اما هیچگاه مسلمانان را به دیگر قومیت‌ها و مذاهب برتری نداد. وحید، ژنرال عالی اندونزی به نام *ویرانتو* - که در کشتار مردم تیمور شرقی دست داشت - را از کابینه خود اخراج نمود. در این دوران، کشمکش‌ها و مناقشات شهروندان با ارتشیان در کشور به وجود آمد و از سوی دیگر، دشمنی مسیحیان و مسلمانان فزونی یافت. پاکسازی قومیتی در کشور رواج یافت و در کالیمانتان قوم *دیاک* مهاجرانی را که از دیگر جزیره‌ها به ویژه جزیره *مادورا* به این جزیره مهاجرت کرده بودند را کشتند. یک جنگ تمام عیار مذهبی و کشتار فجیع، کشور و

به ویژه آمیون را در نوردید. آغازگر این مناقشه در آمیون، دعوی یک راننده اتوبوس درون شهری مسیحی با مسافری مسلمان بود! گروه‌های اوباش محلی کنترل شهرهایی چون کوپانگ، تیمور شرقی و لومبوک را به دست گرفتند. به باور بسیاری از مردم، صحنه سازان این مناقشات حزب گلکار و گروه‌های مسلمان تندرو بودند تا شرایط را برای رئیس جمهور جدید نا امن نمایند. بر پایه گزارشات مردمی، در شهرهای بندری، گروه‌های بسیاری با قایق و یا کشتی پیاده می شدند و همان‌ها در شهر آشوب به پا می کردند. شایعات مبنی بر این بود که این گروه‌ها از جانب سوهارتو و حزب گلکار پشتیبانی مالی می شدند. وحید، نخستین رئیس جمهور اندونزی بود که تلاش برای پیاده سازی گفت‌وگو میان طرف‌های درگیر را ارائه داد و در شهرهایی چون آچه و پاپوآ غربی، خود مختاری اعلام نمود با این شرط که همچنان زیر بیرق جمهوری اندونزی باقی بمانند. این اقدامات وحید، حزب گلکار و ارتش را برآشفته زیرا که آنها بر این باور بودند که این کنش‌ها سرانجامی جز جدائی این مناطق از اندونزی را به دنبال نخواهد داشت. وحید در همین زمان بود که به عارضه قلبی دچار شد و سخته نمود و این شرایط جسمانی وی موجب کور شدن وحید گشت. با تلاش‌هایی که ارتشیان انجام دادند سرانجام وحید در ژولای ۲۰۰۱ استیضاح شد و معاون اول وی خانم مگاواتی رئیس جمهور شد. وی کابینه خود را ترمیم کرد و کسانی را بر سر کار آورد که از حامیان وی بودند تا بتوانند وی را بر سر کار نگاه دارند. دوران ریاست جمهوری مگاواتی هرچند که دریچه‌ای نوین در رساندن صدای نیمی از جمعیت کشور یعنی زنان بود، اما روی هم رفته از لحاظ سیاسی بسیار نا امید کننده عمل نمود. وی تقریباً در تمام تصمیمات خود بدون مشورت روشن اندیشان وارد عمل می شد و دشواری‌های مردم عادی بی پاسخ ماند. آنگونه که یکی از سیاستمداران ابراز داشته است « همه دولت نه فقط رئیس جمهور بر روی اتو پالیوت تنظیم شده بودند.» احزاب سیاسی به جناح‌های زیادی تقسیم گردیدند و دوباره خشونت و هرج و مرج کشور را فرا گرفت. زیر ساخت‌ها به دلیل نبود رسیدگی مناسب، نابود شدند و گفته‌های مگاواتی در اصلاحات هیچگاه راه به جایی نبرد. درگیری‌ها در مالوکو،

آچه، و بخش هائی از سولواسی و خیم تر شد، نرخ جنایت افزایش یافت و مردم اعمال قانون را خود به دست گرفتند. نابودی زیر ساخت ها تا جائی پیش رفت که حتی جوی های آب و سیلاب گیرها، لایروبی نمی شدند و سیل شهری به امری عادی مبدل شد. در این شرایط تنها ارتش بود که همبستگی یافت. پیش آمد ناگوار دیگر زمانی که بمبی در بالی در تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۰۲ منفجر شد روی داد و بیش از ۲۰۰ نفر که بیشتر توریست بودند کشته شدند و بخشی از شهر را نابود کرد. یک گروه تندرو مسلمان مسئولیت این انفجار را بر عهده گرفت و اعلام داشت که هدف اصلی این انفجار، گردشگران آمریکائی بوده اند. چرایی و دستاویز این حمله تروریستی سیاست های جورج بوش در خاورمیانه عنوان شد. این در حالی بود که بیشتر کشته شدگان اهل استرالیا و اندونزی بودند. آمار کشته شدگان به شرح زیر است:

اتباع استرالیا ۸۸ نفر، اتباع اندونزی ۳۸ نفر، ۶ نفر انگلیسی، ۶ آلمانی و ۴ نفر هلندی.

پس از این رویداد، کمیته حقیقت یابی از آمریکا و استرالیا به بالی عازم شدند و پلیس بالی توانست بر پایه گزارشات افراد محلی مهاجمین را دستگیر نماید. فعالیت های گردشگری در بالی تعطیل گشت و همه مردم از وقوع این رویداد انگشت حیرت به دهان گزیدند.

در دوران ریاست جمهوری مگاواتی، ارتش به بخش های کوچک تری تقسیم شد و بودجه این ارگان به شدت کاهش یافت. برخی جرم های سازمان یافته به مانند روسپیگری و قاچاق مواد مخدر نیز فزونی یافت و مردم اندونزی بیش از هر زمان دیگر از خواب خرگوشی بیدار شدند. مگاواتی به عنوان نماینده مردم و برای مردم برگزیده شده بود اما بهای سبد اصلی کالاهای ضروری مردم به مانند برنج با افزایش روبرو شده بود، کلینیک های پزشکی به خاطر نبود بودجه بسته شدند و درگیری های منطقه در همه جا دیده می شد. زنان اندونزی که بسیار از شرایط ناامید شده

بودند اعلام می‌داشتند که "درست است که در زمان سوهارتو اوضاع خوب نبود اما صد رحمت به همان سال‌ها. امروزه هرج و مرج و نا امنی پیرامون ما را فرا گرفته است."

انتقال قدرت

در سپتامبر ۲۰۰۴، اندونزی رئیس‌جمهور دیگری به خود دید، سوسیلو بامبانگ یودیونو که مردم وی را به اختصار اس‌ب‌یه (SBY) می‌خواندند. وی ژنرالی بازنشسته بود که امید، اصلاحات و هرآنچه که یک جمهوری واقعی به آن نیاز داشت را به اندونزی بازگرداند. مردمان اندونزی "اس‌ب‌یه" را فردی می‌دیدند که هیچ کاری را نا تمام باقی نمی‌گذارد و در دوران وی از ناهنجاری‌های دوران مگاواتی خبری نخواهد بود. بامبانگ با معاون اولی یوسف کالا توانست دور نخست ریاست جمهوری را از آن خود کند. اهمیت این دوره ریاست جمهوری آن بود که رئیس‌جمهور برای نخستین بار در تاریخ اندونزی با رای مستقیم مردم انتخاب می‌شد و مردم، دیگر به احزاب رای نمی‌دادند بلکه به شخص رای می‌دادند. در دوران ریاست جمهوری بامبانگ یودیونو، کوشش‌ها برای اصلاحات سامانه اندونزی پیشرفت چشمگیری داشت و بسیاری برای این امر تلاش کردند. اندونزی و رسانه‌های آن از آزادی نسبی برخوردار شدند و اصلاحات قضائی نیز صورت پذیرفت. کمیسیون‌های مبارزه با فساد مالی شکل گرفت و تا حدودی در امر ریشه‌کنی فساد سیاسیون کامیاب بودند. در زمان تحویل گرفتن منصب ریاست جمهوری، بامبانگ کشوری مقروض به جامعه جهانی و پر آشوب را تحویل گرفته بود. افزون بر جنبش‌های جدائی طلب، خشونت و حملات گروه‌های تروریستی نیز در اندونزی همه گیر شده بود. از همه مهمتر، وی می‌بایست فردی قوی در انظار عمومی جلوه می‌نمود که توانش مقابله با قانون شکنان را نیز دارد. هنوز دوستان صمیمی و اطرافیان سوهارتو در بسیاری از مناصب و امور

اقتصادی فرمانروایی می‌کردند. وظیفه اصلی بامبانگ در این دوره یکپارچه و موازنه نمودن تعاملات دولتی، جامعه و دیگر ارگان‌ها بود که برای به سرانجام رساندن این مهم، تلاش بسیاری گشت.^۵

^۵ پس از پایان دوران ریاست جمهوری بامبانگ، در سال ۲۰۱۴ میلادی، جوکو ویدودو (Joko Widodo) با رای ۵۳ درصد مردم به عنوان هفتمین رئیس جمهور اندونزی انتخاب شد. جوکو ویدودو که در اندونزی به جوکوی معروف می‌باشد متولد سال ۱۹۶۱ میلادی در شهر سوراکارتای جاوه مرکزی می‌باشد. از مسئولیت‌های پیشین وی می‌توان به شهردار سوراکارتا و فرماندار جاکارتا اشاره نمود. جوکوی در دوران خدمت خود تلاش‌های بسیاری جهت ارتقای جایگاه اندونزی در سطح بین‌الملل و توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشور مصروف نموده که با اقبال عمومی هم مواجه شده است. بر اساس نتایج آخرین تحقیقات (آوریل ۲۰۱۷) میزان محبوبیت رئیس جمهور فعلی اندونزی نزد مردم این کشور ۶۳٫۱ درصد می‌باشد.